

«برخورد شجاعانه کسانی که در مباحث توسعه،
سهم سنت را هم لحاظ می‌کنند، سبب حیرت
دیگران می‌شود.^۱ آیا این یک مصیبت است؟»
س. ک. دیوپ*

صنعت^۲ بر فراز سنت یا در برابر آن؟

(آسیب شناسی روند توسعه پایدار در ایران)**

*** مرتضی فرهادی

تاریخ دریافت: ۹۱/۱/۲۰

تاریخ پذیرش: ۹۱/۴/۳۰

۱- احتمالاً منظور "دیوپ" از دیگران طرفداران پروپاقرص مکتب نوسازی متقدم است که در هفتاد سال گذشته، مکتب توسعه‌ای مسلط در دانشگاه‌ها و نویسندگان متأثر از ادبیات شرق‌شناسی در کشور ما نیز بوده است.
* استاد مردم‌شناسی هندی.

۲- منظور ما در اینجا از صنعت با تساهل جامعه صنعتی و نماد توسعه است، اما از بس که صنعت و صنعتی را در برابر سنت و سنتی قرار داده اند و تا اندازه ای نیز به خاطر جناسی که این دو واژه دارند، در عنوان به جای توسعه آورده شده، در متن نیز گاهی همین روش به کار رفته است، در حالیکه توسعه و به ویژه توسعه پایدار به مراتب پدیده تر و پیچیده تر از مفهوم صنعت و صنعتی است

** صورت ابتدایی این مقاله در سال ۱۳۷۱ نگاشته شده و نخست در همایش توسعه و فرهنگ، ارائه شده و سپس (حدود پانزده صفحه) فشرده آن در فصلنامه پژوهش، ش ۱ (تابستان ۱۳۷۵) و فصلنامه فرهنگ، ش ۲۲ و ۲۳ (تابستان و پاییز ۱۳۷۶) و به نقل از این دو فصلنامه در روزنامه همشهری ش ۱۱۱۲ - ۱۱۱۴ (۱۴-۱۶ آبان ماه ۱۳۷۵) و همچنین در روزنامه کار و کارگر (۲۲-۲۸ آبان ماه ۱۳۷۷) به چاپ رسیده که در اینجا همه آن مقاله همراه مستندات جدید و با افزوده‌هایی ارائه می‌شود. گفتنی است که در ربع قرن گذشته این مقاله مبدل به دو جلد کتاب دگرگونی‌های فرهنگ تولیدی و کار در ایران و صنعت بر فراز سنت یا در برابر آن شده است. که در دستور چاپ قرار دارند و امیدوارم به اندازه زحمتشان برای جامعه ما و کشورهای نظیر ما مفید واقع شوند.

Kaveh_farhadi2000@yahoo.com

*** استاد مردم‌شناسی دانشگاه علامه طباطبائی.

چکیده

چند سده ادبیات شرق شناسی به شکل بیشتر توصیفی و غیر مستقیم و حدود هفتادسال پس از جنگ جهانی دوم به شکل مستقیم و تئوریزه شده فرهنگ سنتی کشورهای توسعه نیافته را بعنوان عامل اصلی توسعه نیافتگی، آماج حملات مکتب نوسازی قرار داده اند.

مؤلف از راه‌های دیگری از ربع قرن پیش بر پایه تجربیات زیسته، مطالعات کتابخانه‌ای و بویژه کارهای میدانی و غالباً اکتشافی خود در ایران به نتایج متفاوتی دست یافته است. تناقضات مکتب نوسازی و پیش فرض‌های آن با واقعیات تاریخ هم اروپا و هم جوهره فرهنگ کشورهای توسعه نیافته، سربرآوردن کشورهای توسعه یافته موج دوم مانند: ژاپن، چین و هند و... در آسیا، نشان داد که مسائل توسعه‌ای بسیار پیچیده‌تر و فراتر از ادعاهای ضد واقعیت و ضد تجربی و تاریخی شرق شناسان و مکتب نوسازی و بویژه بخش متقدم آن است.

این نوشته کار خود را با نقد طبقه بندی شرق شناسانه ای از نوع "وبری" شروع کرده و نادرستی و تقابل سنت و صنعت و فهم برخاسته از آن را به چالش می کشد و کوشیده است که با مصادیق نقض کننده و متعدد نشان دهد که برخلاف بدیهی پنداشتن سنت و صنعت، راه صنعت چه در کشورهای موج اول صنعتی و بویژه انگلستان و چه در کشورهای صنعتی شده موج دوم از پایگاه، جایگاه و سکوی پرتاب سنت گذشته است.

واژه‌های کلیدی: صنعت، سنت، مکتب نوسازی، توسعه یافته، شرق

شناسان

تاریخ علم، تاریخ زدودن بدیهیاتی است، که همچون جابه جایی و سیر خورشید در آسمان، آشکارتر از خود خورشید به نظر می رسیده‌اند. به عبارت دیگر، هزاران سال آدمی بر این باور استوار بوده است، که خورشید هر روز بامدادان سر از خاور

صنعت بر فراز سنت یا در برابر آن ... ۷۳

برمی‌آورد، و پسین هنگام در مغرب غروب می‌کند. علم هیأت از آنجا شروع شد، که این باور نخست با آریستاخوس ساموسی (۳۱۰-۳۳۰ ق.م) و یارانش و سپس با کوپرنیک به چالش کشیده شد و آشکار شد که این زمین و ما هستیم که در گردش و چرخشی ناآشکار و نامحسوس هم به گرد خویش و هم به دور خورشید می‌چرخیم (دورانت، ۱۳۷۲: ۷۰۸-۷۰۷) و (برنال، ۱۳۵۴: ۱۷۳ و ۱۴۱).

اما باید دانست که به دلایل گوناگون، واقعیت به محض کشف شدن پذیرفته نخواهد شد. (برشت، ۱۳۴۳: ۱۰۱-۸۶).^۱

امروزه یکی از این گونه بدیهیات نظر کردن به فرهنگ سنتی همچون مانعی سترگ در راه توسعه است.

جامعه‌شناسی که برخاسته از جوامع غربی است و جایگاهی که جامعه‌شناسان از آن منظر به جهان پیرامون نگاه کرده‌اند و بی توجهی به فرضیات زمینه‌ای (گلدنر، ۱۳۶۸: ۴۷-۵۶). و ذهنیت اروپایی آنان و تفاسیر غیر دقیق از طبقه‌بندی‌های جوامع در این علم، کم توجهی به روند توسعه در غرب و تفاوت‌های آن با شرایط فعلی جهان توسعه نیافته، غالباً روشنفکران و دانشمندان علم توسعه را ظاهراً به این "امر بدیهی" "سنت در برابر صنعت" هدایت کرده‌اند.

سیاست گذاری‌های نظام مسلط سوداگری - استعماری، برای مقاصد گوناگون قوم مدارانه و سوداگرانه نیز به صلاح خود دانسته‌اند که چنین تصویری را هر چه بیشتر تعمیق بخشند.

۱- البته این روایت از تاریخ علم از منظر غربیان است و ما در کتاب در دستور چاپ صنعت بر فراز سنت یا در برابر آن؟ به روایت‌ها و مستندات دیگر نیز پرداخته‌ایم.

طبقه‌بندی جوامع (سنتی در برابر صنعتی)

جامعه‌شناسی نیز مانند هر علم دیگری به طبقه‌بندی منظم پدیده‌های موضوع خود می‌پردازد.

یکی از این طبقه‌بندی‌ها، طبقه‌بندی جوامع می‌باشد. در این میان طبقه‌بندی‌های دوتایی - در عین نارسایی بیشتر - از همه مشهورترند مانند اجتماع و جامعه "تونیس"، جوامع مبتنی بر همبستگی مکانیکی، جوامع مبتنی بر همبستگی ارگانیکی "دورکیم"، یا جوامع نظامی، صنعتی "اسپنسر" و ...

«... اولین چیزی که باید بگوییم این است که این گونه طبقه‌بندی‌ها نارساتر از آن به نظر می‌رسند که همه انواع جامعه انسانی - چه موجود و چه گذشته را دربرگیرند.» (باتومور، ۱۳۷۵: ۱۲۶). ثانیاً اگرچه طراحان این طبقه‌بندی‌ها با هم تفاوت‌های مهمی دارند، ولی مشابهت طبقه‌بندی‌ها از آن جا ناشی می‌شود که همه آنها از فرضیات زمینه‌ای واحدی برخوردار بوده «و عمیقاً از خصوصیات جوامع صنعتی جدید که در آن زندگی می‌کرده‌اند، متأثر شده‌اند و در نتیجه به اینجا کشانده شده‌اند که جوامع صنعتی را در مقابل همه جوامع انسانی دیگر بگذارند. این در نظر آنان عالی‌ترین تمیزگذاری بوده است» (باتومور، ۱۳۷۵: ۱۲۶-۱۲۵).

این طبقه‌بندی‌ها منهای اشکالاتی که به برخی از آنها اشاره کردیم و خود جامعه‌شناسان غربی نیز بر آنها واقف بوده‌اند، اغلب از آنچه پایه طبقه‌بندی آنها بوده، فراتر می‌روند و به القاء نوعی قضاوت ارزشی می‌پردازند. به طوری که انگار دارند جوامع بشری را برای خوانندگان خود بر پایه قضاوت‌های قوم‌مدارانه و استعماری تقسیم بندی می‌کنند.

ما در اینجا نمی‌خواهیم، طبقه‌بندی دیگری را به جای این طبقه‌بندی دوتایی جا افتاده و پذیرفته شده، سنتی و صنعتی جایگزین کنیم؛ تنها می‌خواهیم درک خود را

نسبت به این طبقه‌بندی از جایگاهی که ایستاده‌ایم و به جهان پیرامون نگاه می‌کنیم، تصحیح نماییم.^۱

صنعت در فراز سنت یا در برابر آن

طبقه‌بندی جوامع جهان به سنتی و صنعتی در صورتی طبقه‌بندی نامناسب و گمراه‌کننده است که تلویحاً و تصریحاً سنت را در برابر صنعت، و سنتی را در برابر صنعتی قرار دهد. اما اگر منظور گذر جوامع سنتی از سنت به صنعت باشد که امری طبیعی و تداومی است و نه تقابلی و خلق‌الساعه که مسئله دیگری است.

اگرچه جوامع صنعتی امروز جهان با همان جوامع در روزگار سنتی بودنشان تفاوت‌ها و تضادهایی دارند، اما بذر و جوانه‌های این جوامع صنعتی در دل همان جوامع سنتی رشد کرده است. اگر این طبقه‌بندی نشان دهد که جوامع صنعتی بر فراز جوامع سنتی خود بنا شده‌اند، یک طبقه‌بندی راهگشا است.

عجیب اینکه این مسئله با همه بدیهی بودنش مستمراً مورد غفلت قرار می‌گیرد. در حالی که روند توسعه در غرب از همان جوامع سنتی اروپایی به جوامع صنعتی بوده است، چنین تبلیغ می‌شود که جوامع سنتی، امروز برای راهیابی به جوامع توسعه یافته، باید رها از جامعه سنتی خود، راه امروزی این جوامع را دنبال نمایند. «سنت» که روزگاری سکوی پرتاب کشورهای صنعتی بوده است، اکنون به عنوان بزرگترین مانع توسعه قلمداد می‌شود. آیا این خود رویه‌ای برای هر چه وابسته‌تر کردن چنین جوامعی نیست؟^۲

۱- نقد اینگونه طبقه‌بندی از جوامع جهان را نک به کتاب **انسان‌شناسی جنگ**. در دستور چاپ از همین قلم.

۲- در ایران و کشورهایی افتاده در دام مکتب‌نوسازی کسی نمی‌پرسد پس چگونه انگلستان که یکی از سنتی‌ترین کشورهای اروپایی است، توانسته پرچم‌دار آخرین انقلاب صنعتی در جهان باشد؟!

این راه حل: کوتاه‌ترین فاصله بین دو نقطه، اگرچه ممکن است برای برخی افراد و کشورها، اغوا کننده به نظر آید، اما شکست برنامه‌های توسعه در غالب کشورهای جهان سوم نشان داده است، که برای توسعه "راه‌های سلطنتی"^۱ وجود ندارد.

منظور ما از "فراز سنت" چیست؟

اما بگذارید برای جلوگیری از برخی سوء تفاهمات که اغلب نیز اتفاق می‌افتد، منظورمان را از مفهوم "فراز سنت" بیان کنیم. اولاً منظور ما از "سنت" در این نوشته، عناصر مجموعه‌هایی از پهنه گسترده میراث فرهنگی است، که به ویژه با مسئله توسعه همه جانبه و پیشرفت فرهنگ تولیدی و کار و دانش‌ها و فن‌آوری‌ها و مشارکت‌ها و مدیریت‌های خودانگیخته و درون‌زا در ارتباط نزدیک می‌باشد که ما آنرا به نام «پتانسیل فرهنگی» نامگذاری کرده‌ایم.^۳ ثانیاً "فراز سنت" خود سنت ایستا و بریده از زندگی نیست. سنتی است که میل به دگرگونی و تکامل و جهش دارد. یک پای آن در گذشته و حتی گذشته‌های بسیار دور، و یک پای آن در آینده است.^۴

۱- در اسکندریه، در معبد موزه‌ها که وقف بود، در قرن سوم قبل از میلاد، شاهزاده کلودیس بطلمیوس (Caludius Ptolenaus) روزی از اقلیدس خواش کرد که راه ساده ای برای درک ریاضیات به وی نشان دهد. اقلیدس پاسخ داد: برای فهم ریاضیات، راه سلطنتی وجود ندارد. [م. ایلین، ای. سگال، انسان در گذرگاه تاریخ، ترجمه م. زمانی، تهران ۱۳۵۱: ۲۱۰].

۲- درباره اهمیت تعریف سنت و تعاریف مورد نظر ما از سنت به طور کلی نک به: مصاحبه آقای علیرضا جاوید با اینجانب در «ریشه‌های یاریگری و مشارکت در اندیشه و زندگی ایرانی»، کتاب ماه علوم اجتماعی، دوره جدید، ش ۷ (مهرماه ۱۳۸۷) و یا در:

علیرضا جاوید، محمد نجاری. نقد ساختار اندیشه (مجموعه ۱۲ مصاحبه)، تهران، ۱۳۸۸، انتشارات آشیان.

۳- درباره تعریف مفهوم "پتانسیل فرهنگی"، و کارکردهای آن نک به: مقدمه انسان‌شناسی یاریگری، صص ۶۹-۸۴، از همین قلم.

۴- نک به: مفهوم "تاب خوری تاریخی" و "حرکت پاندولی در زمان فرهنگی" از اصطلاحات اینجانب در همین مقدمه انسان‌شناسی یاریگری، صص ۸۴-۸۹.

منظور ما از مفهوم "فراز سنت" همچنان که خود اصطلاح نشان می‌دهد، ماندن و فسیل شدن در فرهنگ بومی و توقفگاه‌های تاریخی نیست، بلکه آن پویایی زیننده هر فرهنگ زنده‌ای است که دائماً با فرهنگ‌های دیگر اعم از سنتی و صنعتی، در یک تبادل گزینشگرانه - همچون پرده‌های نیمه تراوای سلول‌های زنده - و آگاهانه به تعالی خود دست می‌زند، اما در عین حال هویت خویش را نیز از دست نمی‌دهد.

"فراز سنت" گذشته بیاد آمده و فهم شده^۱ و در نتیجه حال و آینده ما است.^۲

به عبارت دیگر منظور ما از "فراز سنت" شروع تغییر پیوسته و آهسته و یا حرکت پرافت و خیز و یا جهش دار، از امکانات و ملزومات و تجربیات و آفرینندگی‌های چندین هزار ساله تمدن و فرهنگ سنتی، به کمک اخذ، انطباق، حل و جذب تجربیات جوامع صنعتی بسوی توسعه، با کمترین صدمات زیست محیطی و گمراهی‌های ارزشی و هنجاری رویه استعماری و ضدبشری جامعه غربی است.

وقتی که از یک جهش و یا شروع حرکت از "فراز سنت" سخن می‌گوییم، در ضمن به این مسئله معتقدیم که هم مبدا و هم مقصد بایستی به درستی شناخته شوند. یعنی هم لازم است جامعه سنتی ما و تاریخ و فرهنگ آن به خوبی شناخته شوند، و برای این کار حتی لازم است که فرهنگ‌های هم ریشه و همسایه آسیایی ما نیز بیش از امروز برای ما شناخته شوند؛ و هم تاریخ و فرهنگ و تکنولوژی غرب و مقاصد و اهداف آنها برای ما روشن و آشکار باشند.

نگارنده این سطور با تواضع بسیار به کسانی که غافل از شناخت بومی، چه در سطح ملی و چه در سطح منطقه می‌خواهند پا در جاپای جوامع غربی بگذارند می‌گوید: جوامع غربی تمام نردبان‌ها و جاپاهای خود را با خود برده‌اند، و چه بسا که تنها دام‌هایی بر سر راه بومیان ذوق زده! به جای گذاشته باشند. چرا که: اولاً، اروپا بر بستر جامعه سنتی خود رشد کرده است.

۱- کنفوسیوس می‌گوید: «گذشته چون که بیاد آید و فهم شود دیگر گذشته نیست.»

۲- به قول اقبال لاهوری: «سرزند از ماضی تو حال تو / خیزد از حال تو استقبال تو.»

ثانیاً، با ابزار نظامی و فنون برتر خود حدود پانصد سال است که اکثر ذخائر مادی و "کار متبحر" جهان را از کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره به سوی خود کشانده است. نیروی کار زنده و ارزان آنها را به انجای گوناگون و حتی با برده برداری نوینی از نوع آمریکایی آن غارت کرده است.^۱

ثالثاً، با نهضت ترجمه تا آنجا که می‌توانسته میراث علمی و فرهنگی را از کشورهای مسلمان، و تمدن اسلامی و دیگر تمدن‌های بزرگ و کهن جهان، به سوی خود کشیده و آنها را هضم و جذب نموده است.^۲

رابعاً، توسعه در غرب تا اندازه‌ای خودبخودی و ناآگاهانه انجام پذیرفته است. در مغرب زمین چنین رویکرد آگاهانه‌ای به توسعه وجود نداشت. آنچه پیش آمد پیامد نادانسته صنعت، علم و متافیزیک مناسب آن بود (سروش، ۱۳۷۰: ۱۸).

۱- برای نمونه و به قدر تشنگی: تنها از مستعمرات اسپانیا در آمریکا، در فاصله سال‌های ۱۵۰۰ و ۱۶۵۰، ۳۰۰ تن طلا و ۲۵۰۰۰ تن نقره به اروپا ارسال کردند (ناندا، ۱۹۹۸، صص ۳۲۴ - ۳۲۵).

و باز مشت نمونه خروار: «... در فاصله دو قرن، حدود ۱۲ میلیون برده سیاه در بدترین شرایط به آمریکا منتقل شدند. Nanda, s., Cultural Anthropology, New York, 1998, ITP.P 924-325

به نقل از ناصر فکوهی، تاریخ اندیشه و نظریه‌های انسان‌شناسی. تهران، ۱۳۸۱. نشر نی. صص ۸۸ و ۱۱۴.

۲- برای نمونه درباره تاثیر دانش اسلامی در قرون وسطی و دانش شرقی بر تمدن غربی نک به: - جان برنال. علم در تاریخ، ترجمه ح. اسدپور پیرانفر- کامران فانی، جلد اول، تهران ۱۳۵۴، انتشارات امیرکبیر، صص ۲۲۸-۳۳۳.

- ویل دورانت. مشرق زمین گاهواره تمدن، ترجمه احمد آرام، ع. پاشایی، امیرحسین آریان‌پور، تهران، ۱۳۷۲، انتشارات آموزش انقلاب اسلامی.

- جان ام. هابسون. ریشه‌های شرقی تمدن غربی، ترجمه عبدالله فرهی، تهران، ۱۳۸۹، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی وزارت علوم، تحقیقات و فن‌آوری.

- حسین نصر. علم و تمدن در اسلام، ترجمه احمد آرام، تهران، ۱۳۵۹، انتشارات خوارزمی.

- عبدالحسین زرین کوب. کارنامه اسلام، تهران، ۱۳۸۵، انتشارات امیرکبیر.

- بیکرمن، هنینگ، ویلی هانتز و دیگران. علم در ایران و شرق باستان، ترجمه همایون صنعتی‌زاده، کرمان، ۱۳۸۴، دانشگاه کرمان و نشر قطره.

- سیزده تن خاورشناسی، میراث ایران، ترجمه احمد بیرشک، بهاء‌الدین بازارگاد، عزیزالله حاتمی و دیگران، تهران، ۱۳۴۶، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

خامساً، اروپا در مسیر صنعتی شدن خود با هیچ مانع جدی خارجی - در پانصد سال گذشته - روبرو نبوده است.

فرق است بین آن جامعه صنعتی که برخاکستر جامعه سنتی خود روئیده است، و آن جامعه سنتی که می‌خواهد زمین و فرهنگش را زیر پای خود پس بزند و بر بستر بیگانه بروید.

همان طور که اشاره شد راه رسیدن کشورهای سنتی غرب به توسعه، به دلایل گوناگون دقیقاً با راه کشورهای جهان سوم متفاوت بوده است. به صورت فشرده: حرکت غرب از سنت به صنعت و توسعه پیوسته، درون‌زا و به همان دلایل تا اندازه زیادی ناخودآگاه و بدون موانع جدی بیرونی بوده است. در حالی که راه عبور کشورهای متمدن سنتی - که در این نوشته بیشتر مورد نظر ما می‌باشند - به سوی صنعتی شدن، گسسته، برون‌زا و به همان دلایل تا اندازه‌ای آگاهانه و چه به وسیله موانع درونی به خاطر برون‌زا بودن توسعه در آنها و چه به وسیله موانع بیرون (کشورهای صنعتی شده) مانع‌گذاری شده‌اند.

صاحب‌نظران نظریه وابستگی معتقدند که: مسیر تاریخ در زمان خطی نیست، جوامع کنونی غیرممکن است بتوانند فرایند تغییری را که در دوره تاریخی دیگری در جوامع توسعه یافته روی داده است الگو برداری کنند.... بسیاری از موانعی که موجب کندی رشد و توسعه در کشورهای کم توسعه می‌شود، نتیجه فقدان و یا عقب افتادگی نهادهای متناسب با رشد و توسعه یک "جامعه سنتی" نبوده، بلکه زاده رابطه‌ای است که این جوامع با کشور قطب دارند.* (کانوی، ۱۳۶۷: ۸۳).

* درباره تاثیر موانع خارجی توسعه برای کشورهای جهان سوم نگاه کنید به:

ف.ه. کاردوز، انزوفالتو، تی. دوس سانتوس، پل سینجر. دیگران. توسعه و توسعه یافتگی، ترجمه الف. ثمربخش،

فرح حسامیان، حسن قاضی و دیگران، تهران ۱۳۵۸، نشر ایران.

دایان روکس بروف. نظریه‌های توسعه نیافتگی، ترجمه علی‌هاشمی گیلانی، تهران ۱۳۶۹، نشر سفیر.

نمودار ۱- جریان تاریخی توسعه در دو نوع جامعه

جوامع سنتی صنعتی نشده (توسعه نیافته)	جوامع سنتی صنعتی شده (توسعه یافته موج اول)
حرکت گسسته با انقطاع فرهنگ بومی	حرکت پیوسته و بدون انقطاع فرهنگ ملی
به دنبال دگردیسی برون‌زا	با دگردیسی درون‌زا
نسبتاً خودآگاهانه	نسبتاً ناخودآگاهانه
تحت یورش‌های بی‌در پی قبایل جنگجوی بیابانگرد و برون‌زا بودن تغییرات	آرامش نسبی چند صدساله پس از حمله ژرمن‌ها
زیر یورش و سلطه مستقیم و غیرمستقیم رقبای جدی خارجی در پانصدسال گذشته توسعه یافته	بدون موانع خارجی جدی
بی‌غارث‌کنندگی استعماری + غارت شدگی استعماری و نیمه استعماری	با غارت استعماری و نیمه استعماری چند صدساله کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره
صنعت استخراجی و اقتصاد خام فروشی و پخته خری و آماده خواری	صنعت فرآوری و اقتصاد خام خری و آماده سازی و پخته فروشی
محوریت سوداگری وابسته و دلالی و زمین خواری و بورس بازی و رانت خواری	محوریت صنعت و دانش تولیدی
فراموشی فرهنگ تولیدی و کار سنتی و فراگیری فرهنگ مصرفی کاریکاتوری	تداوم فرهنگ تولیدی و استقرار فرهنگ مصرفی متناسب با تولید
پدیدآمدن اشرافیت قلابی پرحجم و بی‌کارکرد و کژکارکرد و فرهنگ سرمایه خواری	نابودی اشرافیت فئودالی و جایگزینی اشرافیت و فرهنگ سرمایه‌داری

در مورد کشورهای اسلامی که بخش بزرگی از کشورهای توسعه نیافته را تشکیل می‌دهند، برخی از صاحب‌نظران کوشیده‌اند موانع توسعه در این کشورها را نه موانع سیاسی و اقتصادی و فرهنگی برون‌زا، که مذهبی و فرهنگی درون‌زا قلمداد کنند.

این نگرش که از جنگ‌های صلیبی تا به امروز در ادبیات شرق‌شناسی "اروپا محور" و علوم اجتماعی برخاسته از آن ادامه یافته، به صورت فرضیات زمینه‌ای و مسلم در تئوری‌های صاحب‌نظران مکتب نوسازی و خیل عظیم طرفداران آن در ایران درباره عوامل غیراقتصادی عقب افتادگی بازتابی همه‌جانبه و فراگیر داشته است. بحث "پارکینسون"^۱ در مناطق روستایی مالزی از این گونه نظریات است.

پارکینسون علت عقب ماندگی مردم این مناطق را به دلیل پافشاری و مقاومت آنها در برابر تغییر و پافشاری بر برخی عقاید اسلامی نسبت می‌دهد. وی معتقد است این عقاید آنها را به پیش گرفتن برخورد قضا و قدرگرایانه سوق می‌دهد (ابراهیم آ. رجب، ۱۳۷۱: ۳۸).

"سات کلیف"^۲ در فضای دیدگاه‌های ماکس وبر درباره اسلام،^۳ به استدلالاتی از این قبیل دست می‌زند. به تعبیر وی «اسلام به معنی تسلیم و دست کشیدن از اراده و اختیار است.» (رجب، ۱۳۷۱: ۳۸). سات کلیف وقتی می‌دید که به رغم اعتقاد مسلمانان به از پیش مقدر بودن عمر انسان، درمانگاه‌های واقع در منطقه مورد بررسی وی همواره مملو از بیماران است، وی به دلیل عاجز ماندن از فهم نکات ظریف این موضوع؛ با گفتن این مطلب که این مردم به نظام عقیدتی اسلام صرفاً به صورت زبانی

1. Parkinson

2. Sutcliffe

۳- درباره ماکس وبر و اسلام و شرق‌شناسی در ریشه‌های مکتب نوسازی در جامعه‌شناسی وی نک به:

- برایان اس. ترنر، ماکس وبر و اسلام، ترجمه سعید وصالی، تهران، ۱۳۷۹، نشر مرکز.

- برایان اس. ترنر. شرق‌شناسی، پسامدرنیسم و جهانی شدن، ترجمه سعید وصالی، ۱۳۸۶، بنیاد نهج البلاغه، و

منابع معرفی شده در فصل چهاردهم، ص ۲۳۶.

- ریشه‌های شرقی تمدن غربی، همان.

اعتقاد دارند، کوشید این تضاد را برطرف نماید. این گونه تعبیر توسط "گرتز"^۱ نیز تکرار شده است (رجب، ۱۳۷۱: ۴۰).

برخی دیگر عقب ماندگی مسلمانان را برخاسته از عقاید یا دستورات عملی اسلام نمی‌دانند. به نظر اینان دستورات اسلامی به اندازه عناصر قبل از اسلام که هنوز پا برجا هستند، هادی رفتار مسلمانان نیستند (رجب، ۱۳۷۱: ۴۱).

"سويفت"^۲ دعوت مسلمانان به کم توجهی به مال دنیا را مانعی در برابر انباشت ثروت تصور کرده است (رجب، ۱۳۷۱: ۴۰).

باید پرسید مگر پروتستان‌تیسیم سازگار با توسعه، به قول "وبر" برخاسته و زاده آیین کاتولیک نبوده است؟ چگونه خیزش و نوزایی و اصلاحات مذهبی در غرب توانسته بر تاریک اندیشی‌های افراطی کلیسای قرون وسطایی و دنیوی شدن بر رهبانیت و تارک دنیا شدن مسیحایی چیره شود، اما چنین امکانی برای صاحبان مذهبی که رهبانیت پیروان آن ستیزه با سلطان جابر است و باب اجتهاد در آن بسته نگشته، امکان پذیر نیست؟

همان طوری که اشاره شد، برخی دیگر از صاحب‌نظران، توسعه‌ناپذیری را در کشورهای اسلامی نه به خاطر اصول اسلامی، بلکه به خاطر وجود بقایای افکار و اعتقادات ماقبل اسلامی در این جوامع می‌دانند.

"پاتای"^۳ معتقد است که در زیر روکش ضخیم عقاید رسمی مسلمانان، عقاید دیرپای رایج در توده مردمی قرار دارد که از اصول مذهب خود اطلاع کافی ندارند (رجب، ۱۳۷۱: ۴۱).

"گرتز" معتقد است که گذشته هندی دهقانان اندونزیایی و گذشته قبیله‌ای و بدوی مردم مراکشی تاثیر شگرفی بر اعتقادات اسلامی در این کشورها به جای گذاشته است (رجب، ۱۳۷۱: ۴۱).

-
1. Geertz
 2. Swift
 3. Patai

باید پرسید آیا بقایا و بازمانده‌های ادیان و اعتقادات ماقبل مسیحیت در عصر رنسانس در اروپا وجود نداشته است؟ داده‌های مردم‌شناسی نشان می‌دهد که وجود این بقایا در فرهنگ اروپایی، در آغاز رنسانس در اروپا کمتر از جاهای دیگر بوده و هنوز نیز کم و بیش از این بقایا قابل مشاهده‌اند.

از این گذشته به قول "ویل دورانت" عوام در رفتارهای خود بسیار خردمندانه‌تر از نظریات‌شان رفتار می‌کنند. این نظریه به شکل‌های تجربی تری نیز مطرح شده است. "آلبرت هیرشمن" با استفاده از "نظریه ناهمسازی ادراکی"^۱ که در روان‌شناسی

اجتماعی مطرح است، کوشیده عدم تقدم ارزش‌ها نسبت به رفتار را توضیح دهد. نظریه ناهمسازی ادراکی که از ابداعات "فستینگر" است، نشان می‌دهد زمانی که انسان در موقعیتی قرار می‌گیرد که میان باور و گرایش او و واقعیات موجود ناسازگاری وجود دارد، در عمل به واقعیت تن می‌دهد.... به نظر هیرشمن، «وقتی که افراد در وضعیتی قرار گیرند که به عمل در مسیری معین مجبور باشند، مثلاً عمل در جهت توسعه، ناچار ارزش‌ها و باورهای خود را فرو می‌گذارند و رفتار جدیدی از خود بروز می‌دهند.»

کار میدانی ربع قرن‌ی نگارنده در این زمینه نشان می‌دهد که با وجود بقایای بسیار کهن از آیین‌ها و باورهای ماقبل ادیان الهی در فرهنگ عامیانه و فولکلور تولیدی ایران، افراد تا جایی که برایشان مقدور باشد، از راه حل‌ها و کنش‌های منطقی^۲ و خردمندانه در حل مسائلشان استفاده می‌کنند، و فولکلور و باورهای مابعد ادیان الهی تنها در

1. Cognitive dissonance

۲- "ویلفرد دوپارتو" کنشهایی را منطقی می‌داند که «وسایلی متناسب با اهداف را به کار برند و وسایل کار آنها با هدفهای مورد نظرشان پیوندی منطقی داشته باشند.» (لوئیس کوزر. زندگی و اندیشه بزرگان جامعه‌شناسی، ترجمه محسن ثلاثی، تهران ۱۳۶۸. انتشارات سخن - علمی، ص ۵۱۳).

صورت ناامیدی و ناتوانی و عدم دسترسی به راه‌های عالمانه و تجربی است که به شیوه‌های جادویی متوسل می‌شوند.

برای مثال در دو کار گوناگون که اینجانب درباره شیوه تولید فرآورده‌های لبنی در میان زنان ایران در دو منطقه روستایی و ایلی انجام داده‌ام،^۱ به خوبی نشان می‌دهد که زنان روستایی و ایلی ایران از تمام فنون چندهزار ساله و تجربیات عملی برای کره‌گیری استفاده می‌کنند؛ و تنها در مواقعی که هیچ یک از دانسته‌های تجربی در این زمینه به دلیل پیچیدگی و عوامل گوناگونی که در میزان و سرعت کره‌گیری دخالت دارند و تمامی آنها همیشه در کنترل زنان نمی‌باشند، دست به یک سلسله رفتارها و گفتارهایی جادویی در این زمینه می‌زنند.

جالب اینکه زنان روستایی کمره در موارد ماست بندی، درست کردن پنیر و یا گذاشتن کشک، حتی در یک مورد نیز به چنین آیین‌ها و باورهایی رو نمی‌آورند (همان منبع، همان مقاله) و افزون بر این، همین زنان روستایی که به زعم عده‌ای، در مقابل نوآوری از خود مقاومت نشان می‌دهند به محض دسترسی لباسشویی‌های ساده، بدون راهنمایی هیچ مروجی، از آنها به عنوان ماشین کره‌گیری استفاده کرده و دیگر هیچ کدام از آن آیین‌ها و باورهای جادویی، محلی از اعراب ندارند.

کسانی که گناه توسعه نیافتگی کشورهای نظیر ایران را بر گردن مسائلی همچون محافظه کاری^۲ و مقاومت در برابر نوآوری، قدرگرایی و یا تکروی، خودمحموری و

۲- نک به: مرتضی فرهادی. نامه کمره. تهران ۱۳۶۹، انتشارات امیرکبیر، جلد دوم، فصل چهارم، ص ۱۰۵-۱۲۹ و یا در:

«مشک سازی و مشکه زنی در روستاهای کمره». فرهنگ ایران زمین، سال ۲۸ (۱۳۶۸)، ص ۸۳-۱۰۳ و «مشک سازی و مشک زنی در روستاها و ایلات و عشایر سیرجان و چند شهر پیرامون آن». در: مرتضی فرهادی. موزه‌های بازیافته، تهران، ۱۳۷۸، مرکز کرمان‌شناسی، صص ۲۲۹-۲۵۱.

۲- برای مثال نگاه کنید به عقاید "بنفیلد" (Banfield) در مورد دهقانان جنوب ایتالیا، "جرج فاستر" (George Foster)، درباره دهقانان "زینت زونت زان" (Zint Zunt Zan) مکزیکی و یا عقاید مارکس درباره کشاورزان جزء فرانسه.

واپس گرایی، و عدم انگیزه برای پیشرفت، می‌اندازند، سخنانشان برخاسته از تجربه عمیق و دست اول و واقعیت زندگی مردمان این کشورها نیست.

در مورد ایران، ما با چنین ادعاهایی از چند دهه قبل آشنا هستیم. مثلاً کم نبوده‌اند که دلیل شکست‌های توسعه روستایی ایران را در گذشته به گردن روحیه تکروی و عدم مشارکت و خودمحموری روستاییان ایران نهاده‌اند (فرهادی، ۱۳۶۸: ۳۲-۲۷).

آنها انگار تحلیل مارکس در مورد بنیادریسم در فرانسه را که در ضمن آن به فردگرایی دهقانان جزء که از رهبران خودکامه‌ای مانند ناپلئون حمایت کرده‌اند (بروف، ۱۳۶۹: ۱۴۸). را به دهقانان جمع‌گرای ایران که در شروع بذرافشانی حتی برای دزدان ده همسایه نیز بذریاشی می‌کنند، تعمیم داده‌اند.^۱

دهقانانی که طبق تخمین اینجانب تا نیمه قرن قبل، دست کم به تعداد یک میلیون نفر در ۲۰۰۰۰۰۰ بنه در سراسر ایران به صورت دسته جمعی و گروهی کار می‌کرده‌اند (فرهادی، ۱۳۷۲: ۹۷). و تقریباً صددرصد روستاهایی آبی کار ما دست کم در کار آب و آبیاری خودیاری و همیاری پر دامنه داشته‌اند.^۲ در مقطع ۱۳۳۵ دست کم در حدود ۲ میلیون زن ایرانی در تعاونی تولید سنتی واره در ۴۰۰۰۰۰ "واره" عضویت داشته‌اند.

آنچه را که درباره تکروی و خودمحموری ایرانیان به طور کلی و کشاورزان ایرانی بطور اخص مطرح گردیده است،^۳ در مورد قدرگرائی، واپس گرایی و نداشتن انگیزه برای پیشرفت به عنوان موانع روانی و فرهنگی توسعه نیز صادق است.

۱- اغلب کشاورزان ایرانی در شعار شروع بذرافشانی‌شان مشت‌های اول و دوم و سوم را برای پرندگان، چرندگان، باشندگان و غیره می‌پاشند، و مشت آخر را برای خود و افراد خانواده شان می‌پاشند. در یک مورد در روستاهای الیگودرز نگارنده متوجه شد که بندی نیز به شعار یاد شده می‌افزاید و مشت را نیز به خاطر دزدان فقیر روستای همسایه می‌کارند. شاید به همین دلیل می‌باشد که کشاورزان ایران ضرب المثلی دارند که: «جو دزد به جو کار نمی‌تواند کار بکند (زیانی برساند)». [مومندم]

۲- مرتضی فرهادی، «فرهنگ یاریگری در ایران، تهران، ۱۳۷۳، مرکز نشر دانشگاهی.

۳- نک به: فصل نهم «نظریه تکروی و ناهمکاری ایرانیان»، انسان‌شناسی یاریگری، تهران، ۱۳۸۸، نشر نالث.

آنان که فی‌المثل مراسم باران‌خواهی روستاییان ایرانی را می‌بینند - اگر چه این مراسم در همه جهان هم اکنون نیز وجود دارد - اما تمهیدات و فن‌آوری‌ها و کوشش‌های شگفت‌آور ایرانیان را از چندین هزار سال پیش در بستن بند و سد^۱ و گوراب^۲ وجود کوره و میله پنجاه هزار قنات به‌اندازه و فاصله رفت و برگشت از زمین تا کره ماه^۳ و لایروبی هرانگ (هرهنج‌های) تا سی‌آخوره‌ای^۴ و کشت کوزه‌ای (سبویی) و کشت سنگچالی^۵ و کشت "آدوری" (خارواسته) و هزار صحنه دیگر کار و کوشش آنها را ندیده‌اند و حتی نشنیده‌اند، بعید نیست که به بیان چنین نظریاتی بپردازند.

من نمی‌خواهم با انکار این نظریات که در تقابل با مشاهدات و تجربیات میدانی اینجانب قرار دارد، به این نتیجه برسم که توسعه نیافتگی در ایران هیچ ارتباطی با مسائل و موانع فرهنگی ندارد، بلکه برعکس به عنوان یک مردم‌شناس غیرحرفه‌ای می‌خواهم راه را برای جستجوی چنین عامل فرهنگی ناشناخته‌ای باز کرده باشم. برای رسیدن به این منظور باید دوباره به طبقه‌بندی جوامع سنتی صنعتی شده غربی (موج اول)، و دیگر جوامع سنتی بازگردیم، ما می‌خواهیم این طبقه‌بندی را به شکلی که

۱- غلامرضا کورس، محمدعلی شوشتری و علی اکبر انتظاری، آب و فن آبیاری در ایران باستان، تهران، ۱۳۵۹: موسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی.

۲- گوراب، بندسار و آونگ و گورو، روشی بسیار موثر و فوق‌العاده‌ای برای تزریق سیلاب‌ها و باران‌های زمستانی و بهاری به طبقات آبدی بالایی قنات بوده است.

۳- محاسبات مربوط به طول کوره و میله پانزده هزار از پنجاه هزار قنات ایران را نگه به: جواد صفی‌نژاد، «قنات در ایران». مجله دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران، سال دوم، ش ۸ (۱۳۶۵). ص ۱۰۷-۱۱۰.

۴- نک به:

مرتضی فرهادی، «جوی رویی و جشن بیل گردانی در نیم‌مور محلات». نامه فرهنگ ایران، دفتر یکم (۱۳۶۴)، بنیاد نیشابور. و یا به فرهنگ یاریگری در ایران.

۵- نک به:

جواد صفی‌نژاد، مبانی جغرافیای انسانی با اشاراتی به جغرافیای انسانی ایران، تهران، ۱۳۶۳، دانشگاه تهران، ص ۱۶۷.

گویای شرایط جوامع جهان در راستای توسعه معنی دار باشد پیش ببریم. پس در قدم اول به دلیل تفاوت‌های یاد شده در نمودار شماره (۱)، کشورهای سنتی صنعتی شده غربی (موج اول)، را از دیگر کشورهای جهان جدا می‌کنیم، سپس کشورهای سنتی صنعتی شده را بر طبق عرف معمول به کشورهای سرمایه داری غربی و کشورهای سوسیالیستی غربی تقسیم می‌کنیم. اگرچه تجربه کشورهای سوسیالیستی غربی با شکست روبه رو شد و نیمه کاره باقی ماند اما همین اندازه نشان داد که برای صنعتی شدن ممکن است، راه‌های متفاوتی وجود داشته باشد. البته این تجربه در مورد کشورهای توسعه یافته موج دوم نیز صادق بوده است.

باور به راه‌های رشد متفاوت این امیدواری را در کشورهای آسیایی و آفریقایی و آمریکای لاتین تقویت خواهد کرد که بنابر شرایط و امکانات و نیازمندی‌ها و با توجه به آرمان‌های فرهنگی و مذهبی و انسانی خویش، این کشورها راه‌های خلاقه و نارد دیگری را برای رسیدن به توسعه همه جانبه و انسانی‌تر تجربه کنند. راه‌هایی با اخلاقیات و زیباشناسی و منطقی متفاوت، چرا که اگر نهایت تمدن صنعتی غرب این است که امروزه جلوی روی آدمیان قرار گرفته است با وجود زرق و برق و دنگ و فنگ و مشاطه گری و آوزاه گری بسیار، دست کم نیمه آشکار و مسلط آن بسیار حقیر می‌نماید.

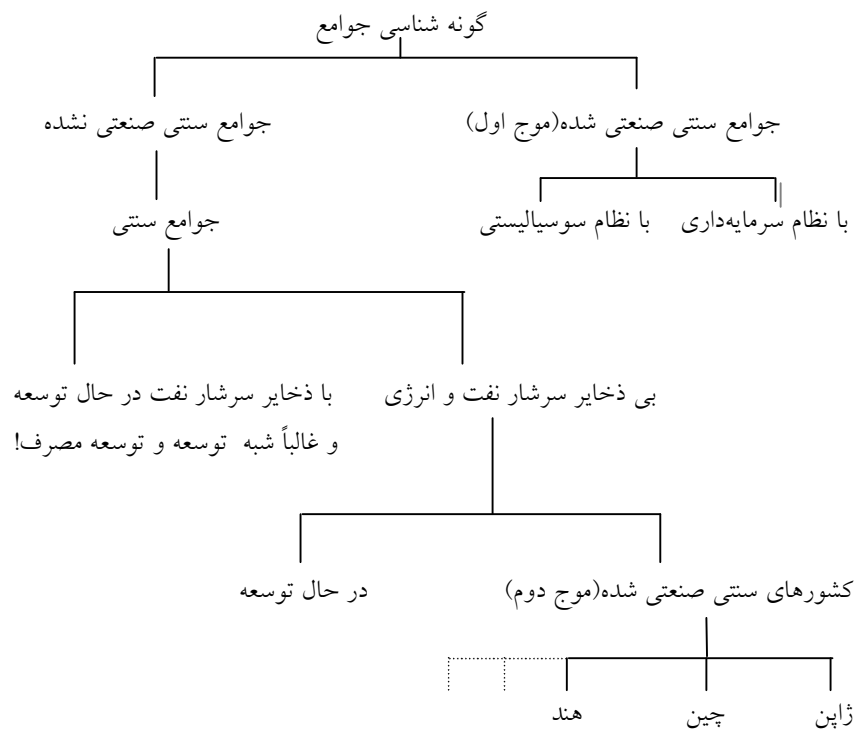
این حقارت بیش از آنکه در سخن جامعه شناسان و دانشمندان علوم اجتماعی و فلاسفه جهان سوم بازتاب یافته باشد در ادبیات و اشعار و هنر آنها رهنمون شده است. اگرچه مؤلف می‌داند راه‌های نارد و بزرو، سخت و پرهزینه و کم رهرو و پر "سرزنش" (ملامت‌بار) است، اما زیبایی جامعه، جهان و آینده انسانی تر آن، به این رهروان خلاق و نامتعارف و عاشق پیشه نیازمند است.

بی معناست اگر بکوشیم تا زمان حال و رویه مسلط و اکنون و امروز غرب، آینده و فردای ما باشد.^۱ به سخن "الیوت" درباره شعر، این سقوط از مقام خلاقه شاعری به مقام نخست‌های مقلد است. بگذریم که رویه مسلط فرهنگ غرب در برخی مسائل بنیادی غرب نیز به مرحله گردخودگشتن و گاه رو به پیش به پس‌پس رفتن خود رسیده است و «غرب در قرن نوزدهم هنوز به عجز خود در برابر مسائل پی نبرده بود و ادعای حل تمام مسائلی را داشت... صریح بگویم که غرب به مرحله تقلید تاریخ خود رسیده است.» (داوری)

اما از آنجا که مؤلف بر خلاف اکثریتی از اندیشه‌ورزان جهان و ایران فرهنگ غرب را یکپارچه نمی‌بیند، بر این باور است آن نیمه پنهان غرب که در پی عبور و صعود از خود است یعنی رویه پنهان و شکست خورده و کنار زده تاریخ اندیشه و فرهنگ غرب (غریب در غرب)، می‌تواند توقفگاه تاملات روشنفکران جهان سوم برای دادوستدهای فکری متقارن گرم بین این دو بخش از جهان شود، واقع شود. باز گردیم به گونه شناسی جوامع در چارچوبی که برای ما و جهان توسعه نیافته می‌تواند آموزنده‌تر باشد.

۱- «اکنون ما در وضعی هستیم که گذشته غرب آینده ماست و چون نه با گذشته قومی خود و نه با گذشته غرب تماس حقیقی نداریم، این آینده موهوم است و به همین اعتبار در جایی گفته ایم که ما بی تاریخ هستیم.» (رضا داوری، وضع تفکر در ایران، تهران، ۱۳۶۳، انتشارات سروش، ص ۴۲).

نمودار ۱- گونه‌شناسی جوامع در آخرین پاگرد صنعتی شدن



در این طبقه‌بندی آنچه که برای ما مهم‌تر است، طبقه‌بندی سایر کشورهای جهان (کشورهای سنتی نشده) در آخرین پاگرد صنعتی شدن جهان است.^۱

جامعه‌شناسان غربی در طبقه‌بندی‌های کلی به عمد و یا به سهو وارد جزئیات این جوامع نمی‌شوند.

ریموند آرون در نقد تعریف "روستو"^۱ در یک کاسه کردن کشورهای سنتی

می‌نویسد:

۱- درباره دو و سه کانونه بودن فرهنگ و تمدن غربی نک به: "مقدمه" انسان‌شناسی یاریگری، تهران، ۱۳۸۸، نشر ثالث، ص ۱-۱۰۰.

«مفهوم روستو از جامعه سنتی به دلیل کاربرد ناچیزی که دارد مرا می‌آزارد. زیرا چنین فرض شده که این مفهوم قابل پیاده شدن در تمام اجتماعات توسعه نیافته می‌باشد. این تعریف، تمام جوامع گذشته را در یک مقوله قرار داده است در حالی که میان این جوامع به اجتماعات باستانی گینه نو و قبایل سیاه پوست آفریقایی و یا تمدن‌های قدیمی چین و یا هندوستان برخورد می‌کنیم که تنها ویژگی مشترکی که دارند این است که هیچ کدام نه جدید هستند و نه صنعتی. چنین مفهوم وسیعی واقعاً کاربردی ندارد.»* (ازکیا، ۱۳۶۵: ۴۴).

در قدم بعدی ما جوامع سنتی کهن فرهنگ را به دو گروه دارای ذخائر سرشار نفت و گروه بدون نفت طبقه‌بندی می‌کنیم. شاید خواننده گرامی که تا اینجا با ما در این طبقه‌بندی همراه بوده است، از این طبقه‌بندی شگفت‌زده شود. ما نفت را ملاکی برای طبقه‌بندی جوامع متمدن سنتی صنعتی نشده قرار داده‌ایم که تاثیر همه جانبه‌ای هم در امر اقتصاد و سیاست و توسعه نیافتگی این کشورها و هم به دلایلی که خواهد آمد، دقیقاً بر فرهنگ این کشورها دارد. این ماده سیاه بدبو چه پیشرفت‌ها و چه عقب ماندگی‌هایی را که سبب نشده، و چه کودتاها و جنگ‌هایی که بر سر آن در نگرفته است.^۲ باید به خاطر بیاوریم که آخرین لشکرکشی بزرگ جهان غرب - که می‌توان به آن جنگ جهانی سوم نام نهاد؛ در باطن به خاطر نفت بوده است.**

1. Rostow

* درباره نقد طبقه‌بندی‌های جوامع به ویژه طبقه‌بندی‌های دوتایی نک به: کتاب انسان‌شناسی جنگ، در دستور چاپ.

۲- برای مثال نک به:

- لئونارد ماسلی، نفت، سیاست و کودتا در خاورمیانه، ترجمه محمدریفی مهرآبادی، انتشارات رسام.

- پیتر منسفیلد، مالی گوهان، بادی رابین و دیگران. نفت، سیاست و کودتا (از جنگ اکتبر ۱۹۷۳ تا سقوط رژیم شاه)، ترجمه و اقتباس محمدریفی مهرآبادی، تهران، ۱۳۶۸، نشر ویس.

** کشورهای تولیدکننده نفت را گاه آنچنان تحت فشارهای غالباً پنهان قرار داده اند که به ناچار تقریباً آن را به رایگان می‌فروشد. در ۱۳۷۵ بهای هر بشکه نفت ۲۰ دلار و هر بشکه آب شیرین در بازارهای جهانی

افزون بر این باور باید به خاطر داشت که جنگ بر سر نفت اولاً فقط جنگ نظامی و ثانیاً جنگی یک روزه و یک ساله نیست. جنگ پنهان نفت، اولاً همه جانبه، ثانیاً بسیار طولانی به اندازه عمر جامعه صنعتی غرب و ثالثاً نه تنها در میان شکست خوردگان و دشمنان که حتی در میان دوستان و متحدین نیز وجود داشته و خواهد داشت.^۱

باید به خاطر داشت که «تمامی‌الگوی توسعه صنعت بر مبنای نفت ارزان خاورمیانه بنا شده است.» (رایبسون، ۱۳۶۵: ۱۸۴) نفت در عین حال سلاحی است که تنها سلاحی که با آن برابری می‌کند، سلاح مواد غذایی است که غرب می‌کوشد در برابر کشورهای خاورمیانه - در کنار سلاح‌های بی‌شمار دیگر در دست داشته باشد. آمریکا پس از ماجرای ۱۹۷۳ (تحریم نفت اعراب بر علیه آمریکا، اسرائیل و هلند) به وضوح اعلام کرد که: «اگر اعراب سلاح نفت را در دست دارند، ولی سلاح مواد غذایی در دست ما است.» (رایبسون، ۱۳۶۵: ۱۸۴).

مسئله دیگری که به این طبقه‌بندی اهمیت می‌دهد این است که می‌بینیم تمام کشورهای دارای ذخایر سرشار نفت، برخلاف انتظار از مدار توسعه یافتگی بدور، می‌باشند و تنها برخی از کشورهای بدون چنین ذخائری هستند که موج دوم صنعتی شدن را در جهان پیموده و یا به آن بسیار نزدیک شده‌اند. شگفت‌آور آن که نویسندگان کتاب‌های توسعه و توسعه نیافتگی در ایران غالباً چنان به آرامی از کنار این واقعیت‌ها می‌گذرند که مصداق نمایان ضرب‌المثل ایرانی: «شتر دیدی ندیدی» است!

این مسئله ساده‌ای در علم توسعه نیست که چرا باید بزرگترین صادرکنندگان نفت در جهان که در میان آنها ثروتمندترین کشورهای جهان نیز وجود دارند، به

۲۰۰ دلار ارزش داشته است. در این تاریخ کشورهای خاورمیانه برای هر کیلو نفت صادراتی بدون احتساب هزینه‌های استخراج، صدور و حمل آن ۱۰ سنت و یا ۳۰ تومان دریافت کرده‌اند. [ابراهیم رزاقی. آشنایی با اقتصاد ایران. تهران، ۱۳۷۶، نشر نی، ص ۷۲. نقل به معنی و به اختصار].

۱- برای مثال نک به: مهدی بهار. میراث خوار استعمار. تهران ۱۳۶۴، بی‌ناشر، به ویژه صفحات ۵۴۷ تا ۶۴۹.

توسعه راه پیدا نکنند؟^۱ و راه یافتگان موج دوم به توسعه غالباً کشورهای فقیر از نظر ذخایر زیرزمین، به ویژه نفت باشند!

اما تمام این راه‌ها به رُم انگیزه‌های سوداگرانه - استعماری غرب ختم می‌شده است. جدا کردن ملت‌ها (از نظر آنها تصرف بازار داخلی کشورها) از فرهنگ سنتی و ملی آنها به ویژه "پتانسیل فرهنگی"^۲ بومی به عنوان (مانع اصلی رسوخ و تصرف این بازارها) و بالاخص نابودی فرهنگ تولیدی و کار^۳ آنها که اهرم بی‌نیازی و خطر بالقوه صنعتی شدن چنین کشورهایی است، هدف اصلی و نقشه کار آنها در چهار صد سال گذشته بوده است.

در این راه، غرب، تمام امکانات از نیروی نظامی و اقتدار سیاسی گرفته تا فشارهای آشکار و پنهان اقتصادی، علم و ایدئولوژی، زُناَر کشیشان و کرشمه روسپیان،

۱- برای مثال کویت با نزدیک ۱۵۰۰۰ کیلومتر مربع و جمعیتی در حدود ۷۰۰۰۰۰ نفر برای سال ۱۹۷۲ درآمد نفتی خود را ۱۴۵۰۰۰۰۰۰ دلار پیش بینی کرده بود. در میان نفتی‌های کویت این داستان بر سر زبان‌ها است. وقتی که شیخ صباح السالم الصباح حکمران کویت در هنگام نماز به سجده می‌نشیند، نماز خود را با این دعا به پایان می‌رساند: «خدایا، به من و به مردم کشورم بگو ما با این همه پول چه کنیم!» (لئونارد مارسلی، نفت سیاست و کودتا در خاورمیانه، ترجمه محمد رفیعی مهارآبادی. جلد سوم. تهران: ۱۳۶۶).

۲- درباره مفهوم "پتانسیل فرهنگی" نک به: مقدمه یکصد صفحه‌ای انسان‌شناسی یاریگری.

۳- درباره فرهنگ تولیدی و کار نک به:

مرتضی فرهادی. دگرگونی‌های فرهنگ تولیدی و کار در ایران، در دستور چاپ و عجالاً، مقالات چاپ شده از آن در فصلنامه‌های تخصصی:

- «فروهستگی ده و کژبالشی شهر ایرانی (کاهندگی فرهنگ تولیدی و افزایش‌دگی فرهنگ مصرفی در ایران)»،

پژوهش‌های انسان‌شناسی ایران، شماره دوم، دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران.

- «حرکت و کار در اندیشه و آیین‌های ایرانی و یونانی (بستگی‌های کار و نظام اجتماعی در فلسفه و ادیان

"ایرانی - اسلامی" و "یونانی و یهودی - مسیحیایی")»، فصلنامه علوم اجتماعی، ش ۵۵ (زمستان

۱۳۹۰)، دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه علامه طباطبائی.

- «کار و زمان در منشور شعر و کار کارستان پروین». دو فصلنامه جامعه پژوهی فرهنگی، ش ۳ (زمستان

۱۳۹۰)، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

تا خر دجال رسانه‌های گروهی که این بار سوار بر ماهواره! بر گرد سر جهانیان می‌چرخد را در اختیار دارند.

"جان استرچی"، سیاستمدار و وزیر سابق انگلیسی در کتاب خود به نام پایان لیبرالیسم می‌نویسد: «به هیچ وجه نمی‌شود انکار کرد که قدرت‌های غربی رشد کشورهای توسعه نیافته را به زیان صنایع سنگین، به سمت صنایع استخراجی و مصرفی و امور کشاورزی متوجه می‌نمایند.» (بهار، ۱۳۵۷: ۴۴).

همین سخنان را به شکلی دیگر توسط "پل باران"^۱ استاد آمریکایی و هزاران نفر از نویسندگان و دانشمندان غربی و غیر غربی تکرار شده است. چیزی که هست، باید افزود در مورد کشاورزی نیز سیاست غرب در ایجاد کشت و صنعت‌ها^۲ و تک محصولی کردن کشورهای جهان سوم است. چرا که کشت و صنعت‌ها، تنها ظاهراً در قلمرو کشورهای جهان سوم می‌باشند. ترفند تک محصولی کردن جهان سوم آشکارتر از آن است که هیچ گونه دلیلی را طلب کند. غرب در این زمینه تا جایی پیش رفته است که در کنار دیگر امکانات، "سلاح نان" را نیز در کف دارد.

آمریکا پس از ماجرای ۱۹۷۳ (تحریم نفت اعراب بر علیه آمریکا، اسرائیل و هلند) به وضوح اعلام کرد: «اگر اعراب سلاح نفت را در دست دارند، ولی سلاح مواد غذایی در دست ما است» (جون رابینسون، ۱۳۶۴: ۱۸۴).

هر کشوری از این گروه، گرفتار یک محصول واحدی است که نه در استخراج و یا تولیدش، نه در تعیین قیمتش و نه در مقدار تولید آن دخالت مستقیم و آزاد دارد.^۳

1. Pr. Paul Baran

۲- درباره این کشت و صنعت‌ها در ایران نک به:

مصطفی ازکیا. جامعه شناسی توسعه و توسعه نیافتگی روستایی ایران. صص ۲۲۱-۲۳۴.

۳- برای مثال در مقطع ۱۹۶۴، کائوچو و نارگیل و چای ۹۰٪ صادرات سیلان، موز ۶۰٪ صادرات اکوادور و شکر قسمت اعظم صادرات دومینیکن، مس ۷۰٪ صادرات شیلی، گوشت و پشم ۷۶٪ صادرات اروگوئه، گوشت و غلات ۸۱٪ مجموع صادرات آرژانتین، نفت ۹۰٪ صادرات ونزوئلا، قلع ۶۰٪ صادرات بولیوی و قهوه ۵۰ تا ۸۵٪

«آمریکا معتقد است که تولیدات صنعتی و کشاورزی او برای برآوردن نیازمندی‌های جهان سوم کافی است، و دیگر علتی وجود ندارد که این کشورها خود به تولید این کالاها دست بزنند... "جهان آزاد" عبارت از آن جهانی است که "برادروار" و "آزادانه" تولیدات آمریکایی را به مصرف برساند. و احتیاجات صنایع آمریکا را به برخی از مواد اولیه‌ای که در آمریکا به قدر کافی تولید نمی‌شود، برآورده سازد. دولت آمریکا اعتقاد دارد که توسعه اقتصادی کشورهای توسعه نیافته باید تابع تقاضاها و احتیاجات بازارهای جهانی باشد.» (بهار، همان منبع: ۴۸) اما این بازار جهانی چگونه بازاری است؟

به قول آل احمد «... و البته برای او که می‌خواهد فروشنده دائمی کالاهای ساخته خود باشد، بهتر این است که تو هرگز نتوانی از او بی نیاز باشی و خدا زنده بدارد معادن نفت را، نفت را می‌برند و در مقابل هر چه بخواهی به تو می‌دهند. از شیر مرغ تا جان آدمیزاد، حتی گندم و این دادوستد اجباری حتی در مسائل فرهنگی نیز هست.» (آل احمد، ۱۳۵۶: ۸۸).

«در تجارت جهانی... علاوه بر تحمیل خام فروشی و آماده خری به جهان سوم، نرخ مبادله با کاهش همیشگی بهای مواد خام و صادراتی جهان سوم از راه ایجاد مازاد عرضه نسبت به تقاضا... از سوی شرکت‌های انحصاری... تعیین می‌شود. نادادگرانه بودن نرخ دادوستد بازرگانی جهان به گونه‌ای است، که خروج از خام فروشی و رسیدن به صنعتی شدن را اگر نه غیرممکن اما بسیار مشکل می‌سازد. هنگامی که به عنوان نمونه بهای یک کیلوگرم کرک خام (دستی) در بازار جهانی ۵ تا ۸ دلار و یک کیلوگرم انواع پوشاک و لباس از ۳۰۰ دلار به بالاست، یک کشور خام فروش

صادرات کشورهای دیگر امریکای لاتین و نفت قسمت اعظم صادرات خاورمیانه را تشکیل می‌دهد است. (مهدی بهار، همان منبع، ص ۴۷).

توان مالی برای... تبدیل مواد خام به کالاهای ساخته شده را نمی‌یابد». (رزاقی، ۱۳۷۶: ۲۴۰).

البته مسئله خام فروشی و پخته خُری حداقل در کشورهایی صاحب ذخایر زمینی نه به خاطر عدم توان مالی برای تبدیل مواد خام به کالاهای ساخته شده، بلکه به دلایل پیچیده و پنهان‌تر وجود ستون پنجم اقتصادی کشورهای صنعتی یا گروه‌های همسودی است که منافع آنها نه در تولید ملی که در تجارت با بیگانگان است.

بیائید با هم سری به ثروتمندترین کشور جهان بزنیم.

«کویت ثروتمندترین کشور جهان بشمار می‌رود. در سی سال پیش یک روستای کوچک بشمار می‌رفت که سکنه آن از راه صید مروارید، میگو و ماهی روزگار می‌گذراندند. اینک، سرزمینی است دارای بزرگراه‌های وسیع، هتل‌های بزرگ و ویلاهای بسیار زیبا. مغازه‌های پر از پارچه‌های گران قیمت و وارداتی، مواد غذایی، جواهرات، ساعت و مخمل است... اینک از هر سه شهروند کویتی یک نفر اتومبیل دارد (با در نظر گرفتن تعداد بچه‌ها و زنها) در حالی که عده بسیار کمی از آنها رانندگی می‌دانند. اتومبیل‌های سواری معمولاً از نوع اتومبیل‌های بزرگ آمریکایی است... در دل شنهای صحرا و در میان بزرگراه خارج شهر، اتومبیل‌های کادیلاک و پلیموت کاملاً نو همچون قوطی‌های آبجو در کنار یکدیگر افتاده‌اند، اتومبیل‌هایی که بر اثر سرعت زیاد تصادف کرده‌اند، به دلیل نداشتن روغن موتور، روغن سوزی پیدا کرده‌اند یا فقط به دلیل ترکیدن لاستیک‌ها آنها را رها کرده‌اند. صاحبان این اتومبیل‌ها ترجیح می‌دهند که به جای بردن اتومبیل‌هایشان به گاراژ (تعمیرگاه‌ها)، اتومبیل نو بخرند... دولت بزرگترین واحد شیرین کردن آب شور جهان را ساخته است. مقدار زیادی از این آب در باغ‌ها، پارک‌های کوچک و سیراب کردن درختان "وردالحمار" (خر زهره) که به اکثر بزرگراه‌ها یک خط مستقیم می‌دهد، به کار می‌رود.

تلفن رایگان است. شهروندان کویتی چیزی بابت مالیات بر درآمد و املاک و برق و گاز یا بنزین اتومبیل نمی‌پردازند. هر کویتی می‌تواند ۲۵۰۰۰ دینار (برابر با

۷۵۰۰۰ دلار) وام بدون بهره از دولت بگیرند... این فرزندان صحرا ویلاهای مجهز به دستگاه‌های خنک کننده را بر روی شن‌هایی بنا کرده‌اند که روزگاری شترهای خود را برای چرا به آنجا می‌بردند... اینک در دل شب‌های تابستان، کویتی‌ها در حالی که تلویزیون و پنکه و یخچال‌های خود را به کمک سیم بلندی به بیرون از این ویلاها می‌آورند... در میان شن‌ها، چمباتمه می‌زنند، پیسی کولا همراه با یخ می‌نوشند و به تماشای سریال تلویزیون "بونانزا" یا آخرین فیلم‌های قاهره می‌نشینند! (مارسلی، ۱۳۶۶: ۶۶ و ۶۷).

جالب تر آنکه در مقطع ۱۹۷۸، ۳۰۰۰۰۰ غیر کویتی که حدود ۱۰۰۰۰۰ نفر آنها فلسطینی و بقیه از سایر کشورهای خاورمیانه بوده‌اند برای ۴۰۰۰۰ کویتی کار می‌کرده‌اند تا چرخ کویت بگردد و ارباب‌های ثروتمند خود را تماشا کنند که زندگی را سهل و آسان می‌گیرند (مارسلی، ۱۳۶۶: ۶۷ و ۶۸).

در ایران اگر طبقات متوسط و پایین جامعه یک‌شبه همانند کویتی‌ها نشدند، اما به دلایلی که قابل پژوهش می‌باشد، کمتر از آنها دچار عوارض اشرافیت قلابی و کژکارکرد نشدند.^{۱*} و در برخی موارد از آنها پیشی گرفتند.^۱

۱- احتمالاً یکی از دلایل نه پیدایش اما سرعت یافتن این جریان همراهی حکومت و صاحبان قدرت و از آن جمله سرمایه تجاری وابسته و گروه‌های همسود با این مسئله بوده است. بخشی آشکار از این سیاست را می‌شود در مطبوعات رسمی و تبلیغات و تشویقات حکومتی برای مصرف کالاها و فرهنگ وارداتی و فاصله‌گذاری با فرهنگ تولیدی و کار داشته است، در قرن گذشته و بین دو انقلاب ایران مشاهده کرد. کمتر حکومتی در جهان بوده است که تا این اندازه آشکار برای مثال با لباس و تولیدات ملی مردمش با نفرت برخورد کرده باشد. و با شاید کمتر جایی در جهان بوده باشد که کارت دانشجویی اهمیتی کمتر از کراوات داشته باشد. این سخن آخر تجربه شخصی مؤلف در چهل و شش سال پیش (۱۳۴۸) در تالار رودکی است که در شعری به نام «تالار و گیوه پایان» بازتاب یافته و سال بعد در مجله دفتر روستا، ش ۱۱ (دی ماه ۱۳۴۹) ثبت تاریخی شده است.

* پس از انقلاب اسلامی (۲۱ سال پیش) یکی از همکلاسی‌های فاضل و ادیب و اهل قلم به مناسبتی به این واقعه و برخی مشابهات آن، هم امروز اشاره کرده است. نک به:

علی‌اکبر کسائیان. "بنز" دولتی و "زنار" زورکی، روزنامه کیهان، ش ۱۴۶۲۷ (دوشنبه ۲۵ آبان ماه ۱۳۷۱)، ص

عوارض بیرونی و ظاهری این وضعیت را می‌توان در ظاهرسازی و خودآرایی مبالغه آمیز و افراطی، نه تنها خیل عظیمی از جوانان که بزرگسالان این مرز و بوم مشاهده کرد،^۲ که اگرچه با نام‌های نامگذاری شدند. اما با شگفتی پیدایش و گسترش وطن گیر و خانه خراب کنشان مورد توجه دانشمندان علوم اجتماعی ایران واقع نشد.^۳

(ادامه پاورقی صفحه قبل)

۱- اعراب در کل و کویته‌ها حداقل در برابر برخی ویژگی‌های ملی و قومی خود پایداری بیشتری از ما نشان داده‌اند، و از آن جمله در برابر لباس ملی خود، که الحق بسیار زیباتر از کت و شلوار فرنگی است و در مراسم حج و به ویژه در مدینه زشتی لباس فرنگی ما ایرانیان در میان همه مسلمانان همچون نخود میان آش نمایان است! و عجیب است که کسی متوجه آن نمی‌شود.

در سال ۱۳۰۷ قانونی در مجلس گذشت که مردان را موظف کرد لباس سنتی را کنار گذاشته، کت و شلوار و کلاه مخصوصی که به آن کلاه پهلوی می‌گفتند، بر سر بگذارند. یعنی تبدیل پوشیدن لباس ملی و محلی به جرم. و نک به تحلیلی در این باره در: مهدی محسنیان را. ایران در چهار کهکشان ارتباطی، تهران، ۱۳۸۴، انتشارات سروش. جلد دوم، صص ۱۱۴۷-۱۱۴۴.

۲- یک نشانه کوچک این مسئله را می‌توان در تعداد آرایشگاه‌هایمان در شهر تهران در مقایسه با شهرها و پایتخت‌های هم وزن خود ملاحظه کرد: «آمار دقیق نشان می‌دهد که ایران از لحاظ تعدد موسسات آرایشگری و سلمانی شانزدهمین کشور دنیاست... در تهران ۲۲۰۰ سلمانی مردانه و زنانه با پروانه و ۲۵۰۰ سلمانی بدون پروانه دایر است... با مقایسه با لندن که ۴۲۰۰ سلمانی زنانه و مردانه دارد و مسکو که ۳۹۰۰ آرایشگر... می‌توان فهمید که تا چه اندازه در چند سال اخیر مردم تهران به حفظ ظاهر خود اهمیت می‌دهند. مجله فردوسی سه شنبه ۲۱ خرداد ۱۳۴۲» [آل احمد، همان منبع، ص ۹۶]

۳- نام‌های نظیر: ژینگول، فکلی، ژینگول بازی، ژینگول گری، فکل مآبی، اروپایی گری، فرنگی مآبی، غریزدگی، قرتی گری و غیره.

معدودی از نویسندگان و شعرا و روشنفکران ایرانی به این مسئله توجه کرده اند. برای مثال، داستان فارسی شکر است از محمد علی جمالزاده، جعفرخان از فرنگ آمده از حسن مقدم و شعر ژینگولو از شاعر ارمنی "کارو" در کتاب شکست سکوت و تسخیر تمدن فرهنگی از فخرالدین شادمان، تهران ۱۳۲۶. و اشاراتی در کتاب آیین احمد کسروی و کتاب غریزدگی از جلال آل احمد.

نه جامعه‌شناسان و نه مردم شناسان و نه روان‌شناسان اجتماعی به این خصلت‌های نوظهور و پدیده‌های شگفت آور توجه نکردند. شاید هم به این خاطر که خود آنان نیز کمابیش همراه این امواج بوده‌اند. و البته برخی نیز از این وضعیت کیف هم می‌کنند! و آن را به عنوان مدرن شدن (امروزی شدن) تصریحاً و یا تلویحاً ستایش نیز می‌کنند.

حال می‌شود این مقایسه از تهران، لندن و مسکو را با توکیو و پکن و دهلی کشاند. در ضمن این آمار مربوط به ۱۳۴۲ است. می‌توان آن را با امروز مقایسه کرد؛ در برابر تعداد کتابفروشی‌های ما در پایتخت با دیگر کشورها سنجید. حال از آمارهای مربوط به آرایشگاه‌های صورت و ظاهر، نگاهی به پرورشگاه‌ها و پیرایشگاه‌ها و آرایشگاه‌های سیرت و باطن داشته باشیم. در سال ۱۳۴۷ تعداد ۲۰۰ ناشر و کتابفروش در تهران داشته‌ایم یعنی یک سوم مشروب فروشی‌های تهران در همان سال. باز در سال ۱۳۴۷، پولی که ایرانیان صرف سیگار کرده‌اند، ۷۰ برابر پولی بوده که صرف کتاب شده است و پولی که برای مشروبات الکلی پرداخته‌اند ۲۳ برابر فروش کتاب بوده است. [ناصرالدین صاحب الزمانی، ۱۳۴۷: ۱۶].

باز باید به سراغ ضرب‌المثل‌های روستاییان ایران برویم. روستاییان الیگودرزی با برخورد با نظیر چنین واقعیات تلخی به طنز می‌گویند: «گاو ما شیر نمیده، آفرین (مرحبا) به ...».

«طبق برآورد کنفرانس بین‌المللی کتابداری و اطلاع‌رسانی در هر جامعه‌ای برای هر سه تا پنج هزار نفر باید یک کتابخانه وجود داشته باشد، یعنی دست کم در کشور ما باید حدود ۱۴۰۰۰ کتابخانه عمومی وجود داشته باشد، در حالیکه طبق آمار ارائه شده حدود ۱۵۰۰ کتابخانه داریم و اگر کتابخانه‌های مدارس، حوزه‌های علمیه و مساجد و غیره را هم در نظر بگیریم در مجموع حدود ۴۰۰۰ کتابخانه عمومی داریم و این بدین معناست که ۱۰۰۰۰۰ کتابخانه کم داریم. [ضمیمه روزنامه هم‌میهن، ش ۴۶،

چهارشنبه ۳ خرداد ماه ۱۳۸۶: ۱۲] حال گیریم ۱۴۰۰ کتابخانه هم داشتیم کو کتابخوان؟ باید توجه داشت نداشتن کتابخانه به اندازه کافی معلول است نه علت. در یکی دو دهه گذشته هر ساله به تعداد دانشجویان دختر در دانشگاه‌هایمان افزوده می‌شود. اما بیش از اصلاح «دماغ»^۱ ما با اصلاحات دماغی و دماغه‌ای روزافزون و نظایر آن روبرویم!

حال باید پرسید آیا اگر ملت و کارگران سخت کوش ژاپنی و کشاورزان چینی و روستاییان دره پنجاب هند نیز می‌خواستند مانند این اشراف تازه بدوران رسیده و به قول روستاییان اراکی "از خر افتاده و گرده جسته (پیدا کرده)" زندگی کنند، بدون هیچ مسئولیتی، حتی مسئولیت و مدیریت همان اشراف اروپایی ماقبل سرمایه‌داری و یا به قول شادروان آل احمد اگر قرار بود چنان بپوشند و بگردند و بخورند و بخوابند که «همیشه انگار از لای زرورق باز شده» بیرون آمده‌اند (آل احمد، ۱۳۴۲: ۱۴۷). آیا می‌توانستند به جایی که امروز رسیده‌اند برسند؟

اگر در ژاپن هم مانند کویت و دیگر کشورهای با اقتصادی باد آورده، استخراجی که یک پله بدتر از اقتصادهای تولید کننده تک محصولی است، در فرهنگشان کار عار می‌شد و بیکاری افتخار و روستایی بودن و چوپان بودن و عملگی فحش می‌شد، و دلالی و دلالگی و پادوئی فرهنگ و تمدن بیگانه و مصرف تولیدات دیگران به هر شکل و هر قیمت افتخار، آیا ما باز هم با موج دوم توسعه‌ای در جهان روبرو بودیم؟ عجیب آن که این اتفاقات در میان امتی ظاهر می‌شود که پیامبرش جواب سلام آدم بیکاره را نمی‌داد و دست کارگرش را می‌بوسید و اولیاء الله اش قنات می‌کنند و نخلستان می‌پروراندند و پیامبران اولوالعزمش بخشی از عمرشان را به چوپانی مشغول

۱- دماغ با کسر دال به معنی مغز سر، عضو و محل قوت نفسانی.

بوده‌اند. «و خدا پیامبرانش را کشاورز [می]آفرید که از آمدن باران نگران نباشند.» (علامه مجلسی، ۳۲)*.

اکنون ما و کشورهای نفت خیز جهان - که بیشترشان هم مسلمانند - شده‌اند مصداق شعر جامی^۱ و ملتی همچون ما که نه تنها "نان از عمل خویش می‌خورد"، و افزون بر آن دانه و علوفه چرنده و پرنده و باشنده و حتی دزدان "مرگی برده" ده کناری را تهیه می‌کرد، اکنون باید مرغ قفسش نیز دانه بیگانه را بخورد! آنگاه چگونه می‌توان آزاده زیست؟^۲

یک خبرنگار روزنامه نیویورک تایمز از قول یک روانکاو می‌نویسد: «بسیاری از ریشه‌های بیماری روانی کویتی‌ها زائیده این است که آنها خود را افراد طبقه ممتاز بشمار می‌آورند. از چشم یک کویتی، کار کردن یا نکردن او اهمیتی ندارد.» (مارسلی، ۱۳۶۶: ۶۹). وضع کویت نمونه بارزی است. درد کویت را به شکل‌ها و با شدت و ضعف در دیگر کشورهای با اقتصاد بادآورده می‌توان دید.

سخن این است، که آنچه گریبان توسعه را در کشورهایی با اقتصاد بادآورده با فرهنگ و تمدن کهن گرفته است؛ شیوه تحمیل شده بر ما از سوئی، و شیوه‌ای که ما خود برای زندگی در زیر سایه دکلهای نفت انتخاب کرده‌ایم؛ از سوی دیگر است. و این گزینش به اختیار و یا اجبار و یا ترکیبی از هر دو است که ما را از فرهنگ و

* مؤلف در ۱۶ سال گذشته به شکل مستقل مقالاتی درباره اهمیت و ستودگی کار در فرهنگ تولیدی و کار ایران داشته است و در سی سال گذشته که اینجانب تنها سه سخنرانی در دانشکده محل کار خود داشته‌ام. یکی از آنها در این رسته بوده است و نک به: مقالات مؤلف در پایان همین کتاب.

۱- نه زمینی ز تو آراسته گشت / نه درختی ز تو پیراسته گشت / نه یکی دانه به گل کاشته ای / نه نهالی ز گل افراشته ای.... / نشد از بیل کفّت آبله وار / نشدی غرقه به خون آبله دار / آبیاریت شبی خواب نبرد / راحت خواب ترا آب نبرد.

به نقل از:

خسرو خسروی. جامعه دهقانی در ایران. تهران، ۱۳۵۷، انتشارات پیام.

۲- بر خلاف پند اقبال لاهوری: آنچه از خاک تو سر زد مرد خُرّ / آن بفروش و آن بپوش و آن بخور.

سنت‌های چند هزار ساله که جا پای ما و سکوی پرتاب ما به سوی توسعه بوده است. از فرهنگ و ارزش‌های والا و هنجارهای درست "کار" و فرهنگ تولیدی و اکتشاف و اختراع و آینده‌نگری دور، و به مصرف و روزمرگی و در زمان حال زیستن و پشت برگزیده و در نتیجه پشت به آینده کردن چنان معتاد نموده، که اگر این بلا بر سر چین و ماچین و هر کجای دیگر جهان که می‌آمد بی شک به همین درد مبتلا می‌شدند. «اکنون مائیم و تشبه به قومی بیگانه و به سنتی ناشناس و به فرهنگی که نه در آب و هوای زمین ما ریشه دارد و نه به طریق اولی شاخ و برگی می‌کند.» (آل‌احمد، همان: ۹۱).

این ضرب‌المثل ایرانی را همه می‌دانند که: «باد آورده را باد می‌برد.»^۱ ثروتی که از انباشت انرژی خورشیدی در طی میلیون‌ها سال در زیر خاک کشورهای نفت خیز عالم پدید آمده را به این سرعت و راحتی و خام خام صرف مصرف صرف کردن، همان بادآورده را به باد دادن است.^۲ و مزرعه را نارسیده خوردن^۳ است.

روستاییان ایرانی یک ضرب‌المثل دیگری نیز دارند که گرچه مانند زندگی روستایی کمی خشن و احیاناً بی‌ادبانه است، اما مانند همان زندگی با جوهره هستی عجیب و چون قوانین طبیعت واقع‌بینانه است. آنها می‌گویند: "نشیمن بادی، خاکی نمی‌شود." یعنی کسی و یا نسلی که عادت به بیکاری و افتخار به بی‌عاری را آموخت، دیگر کارکن و تولید کننده و خلاق و مبتکر نخواهد شد.

۱- مولوی می‌گوید:

هر که او ارزان خرد ارزان دهد / گوهری طفلی به مشتی نان دهد.

۲- «آن غلامی که آب جوی آورد آب جوی آمد و غلام برد» [امیرقلی امینی. فرهنگ عوام. اصفهان؛ ۱۳۳۹، جلد اول، انتشارات دانشگاه اصفهان. ص ۵۰].

۳- سعدی نیز خطرات این نوع نارسیده خواری و نپخته خواری را در قرن هفتم دانسته و گفته است که اصول کلی (قوانین و ساخت واقعیت) فراگیرتر از مصادیق جزئی است:

«هر که مزروع خویش خورد خوید / وقت خرمنش خوشه باید چید». با این تفاوت که ما نفت و گاز را نکاشته‌ایم!

افزون بر این، وجود پول بادآورده - اگرچه نسبت به حجم و ارزش واقعی نفت، ناچیز - برای کشورهای نفت خیز و کشورهای متکی به صنایع استخراجی اولاً سبب شده که ملت‌ها و دولت‌های آنان احساس نیاز چندانی به تولیدات داخلی خود نداشته باشند، و همین احساس بی‌نیازی، باعث شده که آنها از مجموعه‌های پیچیده، ارزشی و هنجارهای تولید و دانش‌ها و فن‌آوری‌های چند هزار ساله خود دور بیفتند. ثانیاً این اقتصاد سبب پیدایش اشرافیتی دروغین و بی‌کارکرد در میان توده‌های این ملت‌ها شده، و مصرف‌گرایی بی‌حد و حصر را در میان آنها دامن بزند.^{*} ثالثاً وجود چنین اقتصادی تکیه نه تنها حکومت‌ها بلکه طبقات دارای ثروت و سرمایه را از داخل و مردم خود، به شرکت‌های نفتی و استخراجی و حامیان بین‌المللی آنها معطوف داشته و با منافع نظام سوداگری - استعماری و بیگانگان پیوند می‌زند. - قطع چنین تکیه گاهی غالباً در میان و دوره‌های انقلابی میسر بوده است - رابعاً، سیاست‌های مخرب اقتصادی و فرهنگی دیکته شده و یا القاء شده کارشناسان بیگانه و یا کارشناسان بومی آموخته شده بدست دانشگاه‌ها و تبلیغات آنان، چنان تخریبی در ارزش‌ها و هنجارهای تولیدی

* درباره خطرات مصرف‌گرایی بی‌حد و مرز کمتر سخنی گفته می‌شود. حتی در تبلیغات تلویزیون سخن گفتن از صرفه‌جویی گناه محسوب شده. و بلافاصله توضیح داده می‌شود منظور از صرفه‌جویی کم مصرف کردن نیست! درباره الگوی مصرف و برخی اثرات آن که اقتصاد و فرهنگ عاجلاً ننگ به: ابراهیم رزاقی. الگوی مصرف و تهاجم فرهنگی. تهران؛ ۱۳۷۴، انتشارات چاپخش.

جالب است که آکیو موریتا، رئیس نامور و موفق شرکت مشهور سونی درباره حرمت و جایگاه صرفه‌جویی در فرهنگ ژاپنی... (mottainai) مینویسد: «یکی از مهم‌ترین مفاهیم ارزشی که از دیرباز گرامی داشته ایم واژه ... "موتای نای" است. این سخن مفهومی اساسی و رمزی دارد که می‌تواند به معرفی و شناخت سرزمین، مردم و صنعت ژاپن کمک بسیار کند. این لفظ می‌رساند که هر چیز در این دنیا موهبتی است از سوی پروردگار و باید که این نعمت را داشته باشیم و هرگز چیزی را بیهوده نگذاریم و ضایع نکنیم... ضایع کردن چیزی گناه شمرده می‌شود. ما کلمه "موتای نای" را برای تلف کردن چیزهای ساده مانند آب و کاغذ هم به کار می‌بریم... تلاش برای تولید محصول یا دست کم مواد خام، رسم و راه زندگی ژاپنی‌ها شده و از این رو تلف کردن مایه شرم و در واقع گناه ویژه شناخته شده است.» [آکیوموریتا. ترقی ژاپنی، تلاش آگاهانه یا معجزه، ترجمه: هاشم رجب زاده. تهران، ۱۳۸۱، انتشارات سروش. ص ۳۳۸].

چنین کشورهایی به انحاء گوناگون بوجود آورده که فرهنگ بومی را به طور اعم، و فرهنگ تولیدی و تولیدات سرزمینی این کشورها را به طور اخص، فلج کرده و از کار انداخته است. این تخریب همچنین به فراموشی و نابودی اکثریت عظیم دانش و فن‌آوری‌های سنتی^۱ در زمینه صنایع و کشاورزی سنتی و هنرهای بومی انجامیده است. اگر کشورهای سنتی صنعتی شده موج دوم شرقی همچون ژاپن، چین، هند و کره توانسته‌اند از این دور باطل خود را نجات دهند، اولاً به دلیل "حُبِّ الاوطان" (وطن دوستی فراوان)^۲ و دوم دلیل متکی نشدن به اقتصادهای بادآورده، و سوم به خاطر تاریخ و فرهنگ پر بار باستانی، و بالاخره رها نکردن جوهره فرهنگ سنتی به طور اعم و "پتانسیل فرهنگی" آن به شکل اخص و فرهنگ تولیدی و کار و ارزش‌ها و دانش‌ها و فن‌آوری‌های آن به شکل ویژه بوده است.

تقریباً تمام کسانی که به تحلیل توسعه ژاپن پرداخته‌اند، حفظ سنت‌ها و ارزش‌ها و هنجارهای فرهنگی ژاپن، از کنجکاوی تا سخت کوشی در کار و پیوند خلاق آن با تکنولوژی غربی همچون پیوند خلاق با گذشته، انگشت گذاشته‌اند.

«ریشه‌های عمده نیروی ژاپن در مدرنیزه ساختن کشور در نیمه آخر سده نوزدهم، از سامورائی‌ها ناشی می‌شد. این طبقه سرچشمه‌ای از نیروی انسانی فراهم ساخت با دلبستگی استوار به حسن وظیفه شناسی و دلاوری چه جسمانی و چه روانی.

۱- درباره اهمیت دانش‌ها و فن‌آوری‌های سنتی نک به:

مرتضی فرهادی. «دانش‌ها و فن‌آوری‌های سنتی "نان شب" مردم‌نگاران ایران»، نمایه پژوهش (ویژه نامه دانش‌ها و فن‌آوری‌های سنتی)، ش ۱۱ و ۱۲ (بهار و تابستان ۱۳۸۱)، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، و یا در: فصلنامه دانش بومی، ش ۱، دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه علامه طباطبائی.

۲- «عَمَّرَتِ الْبِلْدَانُ بِحُبِّ الْاَوْطَانِ» (کشورها با میهن دوستی آباد شده‌اند). [منتخب میزان الحکمه، ترجمه محمدی ری شهری، قم، ۱۳۸۱، سازمان چاپ و نشر، ج ۲، صص ۱۰۶۴ و ۱۰۶۵.

سخن سخت خردمندانه و عالمانه و قابل تأملی که متأسفانه در جامعه امروز ما شدیداً مورد بی‌توجهی صاحبان قلم و منبر و پژوهشگران اهل توسعه قرار گرفته است؛ چنانکه گویی فراموش شده است.

سجایای اخلاقی که نسل اندر نسل منتقل شده و با اخلاق کنفوسیوس چینی آمیخته شده بود.» (مرتون، ۱۳۶۴: ۶۱).

در اواخر سده نوزدهم، ژاپنیان به مرحله وام‌گیری آگاهانه فرهنگی که در تاریخ ژاپن بی سابقه هم نبود، پرداختند. «رهبران ژاپن در نظر داشتند که کشور را متجدد کنند نه غربی. یعنی بر آن شدند تا از هر رشته فنی و اداری، بهترین شیوه‌ها که بتواند ژاپن را با ملت‌های بزرگ جهان برابر سازد برگزینند، آنان در نظر نداشتند که آیین‌های کهن را قربانی کنند یا از اصالت "روح ژاپن کهن" (یاماموتو داماشی)^۱ و روح ملیت یا اصول ساختمان جامعه تحت فرمان امپراتور چشم‌پوشند.» (چونه‌تومو، ۱۳۷۱: ۱۹۶ و ۱۹۵).

چنین به نظر می‌رسد که یک اراده ملی از مردم و طبقات اجتماعی ژاپن گرفته (پرویزیان، ۱۳۵۶: ۲۷۵) تا دین و حکومت توأمان بر آن شدند که در راه توسعه گام نهند و با علم غرب درآمیزند. نفس این هماهنگی خود در جلوگیری از انقطاع فرهنگی در ژاپن نقشی اساسی داشته است. توجه به شکل‌گیری اولین دانشگاه ژاپن (دانشگاه توکیو) آموزنده است. این دانشگاه از ترکیب «دانشگاه کنفوسیوسی ادو با آموزشگاه پزشکی حکومت شوگونی و موسسه پژوهش کتاب‌های خارجی برای آموزش زبان» بوجود آمده است (مرتون، ۱۳۶۴: ۱۹۷).

می‌توان گفت که روح سخت‌کوشی و عصبیت در کار مردمان مشرق زمین و تمدن‌های باستانی به دلایل یاد شده و در کشورهای با اقتصاد باد آورده و استخراجی، تبدیل به اشرافیتی دروغین و یا دست کم "آب باریکه" ای برای معاش بدون تلاش گردیده، اما این روح در کشورهایمانند ژاپن، چین، هند و برخی کشورهای پیرامون آن‌ها باقی مانده است.

مرتون در پایان کتاب **تاریخ و فرهنگ ژاپن** می‌نویسد: «با آن که نمی‌توان علل پیشرفت سریع ژاپن را در جهان کنونی با کلیات بیان کرد، اما چند عامل، آشکارا به

صنعت بر فراز سنت یا در برابر آن ... ۱۰۵

چشم می‌خورد. نخست آن که ژاپنیان نیرو و کوشش و توان کار بسیار دارند، آنان در برابر خستگی بسیار بی‌اعتنا هستند و نیز نسبت به مردم غرب در برابر کار سخت پایدارترند.» (مرتون، ۱۳۶۴: ۲۶۳).

«ژاپنی‌ها آن قدر زیاد کار می‌کنند که نمی‌توان آنان را به عنوان افرادی کاملاً عادی، یعنی مشابه با اروپاییان یا آمریکایی‌ها تلقی کرد. کارخانه خیلی زود مبدل به لانه مورچگان می‌شود... در این کارخانه عظیم، دیوانسالاران مسلط بر تمامی دانش‌ها و متعلق به وزارت صنایع یعنی "می‌تی" میلیون‌ها نفر "معتاد به کار" مشحون از دیسپیلین به ارث برده از کنفوسیوس به کار مشغولند.» (سوته، ۱۳۶۸: ۱۱).

«او [ژاپنی] ساعت ۶ و ۴۰ دقیقه صبح از خواب بیدار می‌شود و ۴۵ دقیقه در وسایل آمد و شد همگانی می‌گذرانند... بعد از ۱۰ ساعت و ۲۸ دقیقه کار، راه خانه را در پیش می‌گیرد. او از تمامی روزهای تعطیل با دستمزد که حق اوست، استفاده نمی‌کند، زیرا چنین کاری تاثیر بدی می‌گذارد و کار دیگر همکاران را زیاد خواهد کرد، بلکه به ده روز تعطیلات جشن‌های ملی، چهار یا پنج روز سال نو و سه تا چهار روز در تابستان اکتفا می‌کند.» (سوته، ۱۳۶۸: ۳۴).

«بنابراین همه چیز دست به دست هم می‌دهد تا طول کار سالانه به گونه‌ای استثنایی دراز باشد. در سال ۱۹۸۳، این رقم برای ژاپن ۲۱۵۲ ساعت است، این رقم در بریتانیای کبیر ۱۹۳۸، در ایالات متحده ۱۸۹۸ ساعت، در فرانسه ۱۶۵۷ ساعت و در آلمان ۱۶۱۳ ساعت کار سالانه است.» (سوته، ۱۳۶۸: ۳۴).

کار و مسائل پیرامونی و پیوسته به آن در فرهنگ و جامعه ژاپنی چنان مهم است که بیشترین درصد خودکشی ژاپنی‌ها به خاطر آن اتفاق می‌افتد. ترس از ناشایستگی در انجام کار و وظیفه شغلی و یا شکست در کار و یا ترس از دست دادن آن، باید افزود

که در فرهنگ ژاپن خودکشی آخرین راه برای اعاده حیثیت شخص و خانواده‌اش می‌باشد.

اما سخنی که مرتون به آن اشاره نمی‌کند، این است که سخت کوشی و دلایل دوم و سوم که وی در آخرین صفحه کتابش معرفی می‌کند، یعنی، "انضباط شدید" و "کنجکاو سیری ناپذیر" (سوته، ۱۳۶۸: ۲۶۳ و ۲۶۴). در ژن‌های ژاپنی جاسازی نشده‌اند، بلکه این ویژگی‌ها که هر سه لازم و ملزوم یکدیگر در امر تولید هستند، در ژنتیک فرهنگی ژاپنی و میراث فرهنگی و وطن‌خواهی آنها نهفته است.

هنگامی که نگارنده برای مستندسازی سخنانش، مقدمه خردمندانه و شجاعانه دکتر نسرين حکمی را بر کتاب **جامعه ژاپنی** می‌خواند؛ از این که می‌دید که اندیشه ورزی از هموطنانش با مطالعه تاریخ و فرهنگ و جامعه یک کشور آسیایی به همان نتایجی رسیده که وی با کار بر روی روستاها و عشایر ایران در ربع قرن گذشته رسیده است، و از آنجایی که یافتن هم‌زبانی و یا بهتر بگوییم به قول مولوی همدلی^۱ در این زمینه و وادی غفر غنیمتی بزرگ بود. بسیار خوشنود شده بود.

«...کلاید کلاکن استاد و مردم‌شناس آمریکایی، فرهنگ را "انبار تجربه گروه" و "گنجینه انباشته از آفرینندگی بشر" تعریف می‌کند. ایران کشوری است کهنسال و جزو نخستین کشورهای جهان است که کشاورزی و دامداری در آنها پا گرفته و بالیده است و در نتیجه از این "انبار تجربه" و گنجینه آفرینندگی و فرهنگ تولیدی، سهم بسزایی داشته است... با این افسوس که ما چلچراغ‌های بسیاری از گذشته را در تهاجم فرهنگی غرب به فرهنگ ملی یکباره بر سنگ جهل و خودباختگی شکستیم، و امروزه کورمال کورمال کارمان از چاله به چاه افتادن شده است.» (فرهادی، ۱۳۸۵: ۱۳).

سخن از ضدیت با نوآوری با تکنولوژی و دانش نوین کشاورزی جهانی نیست. سخن از تقلید کورانه در برابر یادگیری از طریق بینش و بصیرت است.

۱- ای بسا هندو و ترک هم‌زبان / ای بسا دو ترک چون بیگانگان

پس زبان محرمی خود دیگر است / همدلی از هم‌زبانی بهتر است.

روستاییان کرمانی گویند: «درخت روی ریشه‌اش سبز می‌کند.» اما ما با چشم پوشی از تجربیات چند هزار ساله تیشه به ریشه زدیم. راه توسعه ما در پیوند "سنت" و "صنعت" بود و نه در سنت کشی کورکورانه... باید بهوش باشیم که راه‌های تجربه شده چند هزار ساله را درست رها کردن و راه‌های "میان بر" و نوتجربه را درست گزیدن، اگر حالا بی خطر و پرصرفه که در آن نیز تردید است - به نظر آید، بی شک در آینده مسئله آفرین خواهد شد و پیش از هر علمی، حکمت عامیانه ایرانی به ما می‌گوید: «از راه برو، بیراه مرو، هر چند که راهت دور با (باشد). سود نجستن از تجربیات جهانی دیوانگی است، اما رها کردن تجربیات خودی که حاصل شرایط فرهنگی - اقلیمی این مرز و بوم است، نیز چندان خردمندانه نخواهد بود.»^۱

اگر به میزان نفوذ تاثیر اندیشه کنفوسیوس در فرهنگ و رفتار فردی و اجتماعی ژاپنی‌ها آگاه باشیم. این سخن او را که می‌گوید: «کسی که به روزگار ما از مادر زاده و بخواهد به روزگاران پیشین سیر قهقرائی کند، دیوانه‌ای است که به سوی فاجعه می‌شتابد.» در نظر ما بسیار عجیب جلوه خواهد کرد، چه یکی از بارزترین مشخصات جامعه کنونی ژاپن همانا سنتی ماندن در عین پیشرفت و صنعتی شدن است. پس چگونه می‌شود که جامعه‌ای سنتی که در هر نموداری از رفتار و عمل و اندیشه، وجه تفاوتی بین خود و دیگران به ظهور می‌رساند، و همواره در بند حفظ اصالت‌های خویش است، پیرو افکار چنان کسی باشد که بازگشت به روزگاران پیشین را سیر قهقرائی دیوانه‌ها می‌خواند؟

در واقع همین سؤال، کلید درک این ابهام بزرگ است که چگونه می‌توان سنتی بود اما گذشته گرا نبود، چگونه می‌شود پیشرفت کرد، و هم اصالت داشت، و چطور ممکن است هم سنت را حفظ کرد و هم تحول پیدا کرد؟

۱- نک به: مرتضی فرهادی، جامعه شناسی روستایی، تهران ۱۳۶۶، دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه علامه طباطبائی، ص ۱۷۲-۱۷۳. (پلی کپی).

در جمیع نظریه‌های ارائه شده، برای توسعه در مکتب نوسازی^۱ - بجز مواردی چند- سنت مانعی برای تحول و توسعه معرفی شده که جز با تغییر آن، این حاصل نمی‌شود.... چه به قول وبر از تغییر و تحول در اندیشه‌ها شروع کنیم و چه به نظر مارکس از تحول در مناسبات اقتصادی، نتیجه یکی است و آن تغییر اندیشه و عمل به تناسب تغییر و تحول ساختار نوین اقتصادی و اجتماعی جامعه است ...

اما وقتی خانم "ناکانه"^۲ درباره تغییرات جامعه ژاپن در جریان نوسازی به درستی می‌گوید که: «این تغییرات درست بسان آن است که پس از زمستان لباس بهاری می‌پوشند و این تغییر سطحی، مانند مد روز، در عمق مناسبات بین‌الاثینی و فعل و انفعال گروه‌ها اثر پایدار ندارد، اکثر نظریه‌های توسعه و همچنین روند پیش‌بینی شده در آنها را نفی می‌کند...» (چیه ناکانه، ۱۳۶۹: ۷ و ۸).

«... اگر سنت‌های ژاپنی در دراز مدت نه تنها مانع توسعه نشدند، بلکه به قول خانم ناکانه سرچشمه توفیق شگرف امروزی ژاپن گشتند، به دلیل نونگری به سنت‌ها و یارساختن "دانش" و "عادت" فی‌الجمله نو سنت‌گرایی^۳ روشنفکران دوران اول و دوره‌های بعدی توسعه ژاپنی است.» (چیه ناکانه، ۱۳۶۹: ۱۱) به قول کنفوسیوس: «از یاد رفته چون بیاد آید و فهم شود دیگر آن نیست که بود» (چیه ناکانه، ۱۳۶۹: ۱۰).

جالب‌تر آنکه بدانیم ژاپنی‌ها هنوز که هنوز است نه تنها پشت به سنت‌ها و دانش‌ها و فن‌آوری‌های بومی خود نکرده‌اند، بلکه در پی یافتن هر تجربه سنتی کارآمدی از هر جای دیگر جهانند. آنها در گردآوری تجربه جهانی نه تنها به علم و فلسفه جدید غربی روی آورده‌اند، بلکه دانش‌های بومی جوامع سنتی را نیز مجدانه پیگیری می‌کنند.

1. Modernization School
2. Nakane
3. Noe.Traditionalism

برای مثال در همین ده سال گذشته تا جایی که نگارنده اطلاع دارد، تنها بر روی فن‌آوری‌های سنتی ایرانی، ژاپنی‌ها بر روی کارگاه‌های شیشه‌گری سنتی ایرانیان برای دستیابی به برخی مهارت‌های ناشناخته و احیاناً دانش ضمنی آنها برای صنایع شیشه و بلورسازی خود، قنوت ایران، کبوتر خانه‌های ایران، نظام آیش‌بندی سنتی و شیوه‌های کشت برنج کار کرده‌اند.*

جالب است اگر بدانید یکی از اساتید اقتصاد کشاورزی ژاپنی به نام "شکواوکازاکی" که چندین سال درباره قنوت ایران مطالعه کرده است، هم اکنون کتاب پرحجمی درباره قنوت ایران به چاپ رسانده است و این که ژاپنی‌ها در تمام تخصص‌های دیگر استاد قنات شناس هم دارند.^۱

وقتی چند سال پیش یکی از محصلان قدیمی من که امروز خود پژوهشگری است، به معرفی و تشویق اینجانب بر روی کبوترخانه‌های منطقه‌ای از ایران کار جالبی را به انجام رسانده بود، پس از چاپ مقاله اش تنها نامه تشویق آمیز و جستجوگرایانه‌ای که به مجله رسیده بود، باز از ژاپن بود.

ژاپنی سرافراز امروز یک پایش در گذشته‌های دور است و یک پایش در آینده و بدین ترتیب «فرزند زمانه خویش است.» او اگر به قول شایگان در سال‌های ۲۰، یعنی زمانی که تفکر تحمیلی (پوزتیویسم) حاکم بر جهان بود، شاگرد نزد "هوسرل" و "هایدگر" می‌فرستد تا با آخرین تحولات فکری اروپا و مکتب پدیدار شناسی آشنا شود (شایگان، ۱۳۵۶: ۵۱). از این طرف می‌بینیم استادان خویش را به پیش مقنیان و

* یکی از کوهنوردان ایرانی به من می‌گفت، در مسیری که با کوهنوردان ژاپنی همراه بودند هر جا که به روستایی پای کوهی و میانکوهی می‌رسیدند، وقتی کوهنوردان ایرانی در قهوه خانه و یا "اطراق گاهی" استراحت می‌کردند، آنها بازی‌های بچه‌های ده را ثبت و ضبط و عکاسی می‌کردند، به امید آنکه شرح این بازی‌ها و ابزارهای آن دست مایه ای برای کارخانه‌های اسباب بازی‌سازی ژاپن بشود.

۱- نک به: فصلنامه تحقیقات جغرافیایی، س ۶، ش ۴، شماره مسلسل ۲۳ (زمستان ۱۳۷۰). تصویر یک قنات و دو استاد قنات شناس ژاپنی بر روی جلد، متأسفانه عکسها توضیح بیشتری نداشتند و این که آیا این مظهر قنات کار نو ژاپنی‌ها است و یا قنات تاریخی قدیمی در ژاپن وجود دارد؟

کشاورزان برنج کار شمال و استادگران شیشه‌گر شهری و کشتکاران ترکمن صحرا نیز می‌فرستد.

"ازرا ووگل"^۱ استاد دانشگاه‌هاروارد درباره پیگیری حریصانه و وسواس آمیز ژاپنی‌ها در گردآوری اطلاعات می‌نویسد: «اگر تنها یک عامل یگانه بتواند دستاوردهای ژاپن را تبیین کند، به یقین آن عامل جستجوی دسته جمعی در پی دانش و معرفت است، به راستی در هر سازمان و واحد اجتماعی... از دولت ملی تا واحدهای خصوصی و از شهرها تا روستاها، رهبران علاقمند و دلسوز، نگران آینده سازمان‌های خود هستند و برای آنان هیچ چیز با اهمیت‌تر از اطلاعات و دانش‌هایی نیست که روزی ممکن است در سازمان‌شان سودمند واقع شود.» (ازاووگل، ۱۳۶۶: ۱۹).

همیشه روشن نیست چرا دانش و معرفت موردنیاز است. با این حال، گروه‌ها اطلاعات موجود را به طور تصادفی انباشته می‌کنند، شاید روزی سودمند واقع شود. اطلاعات، چه عمومی و چه تخصصی، کوتاه مدت یا بلندمدت، رسمی یا غیررسمی گردآوری می‌شود. سازمان‌های ژاپنی، گروه‌هایی را برای مشاهده و بررسی به خارج از کشور گسیل می‌دارند و از متخصصان و کارشناسان خارج دعوت به عمل آورند. ژاپنی‌ها در هر جایی، از کلاس درس تا میدان جنگ، از سالن‌های کنفرانس تا بارها، از "تینک تنک"^{۲*} ها تا تلویزیون، اطلاعات موجود را گردآوری می‌کنند... برای دستیابی به شواهد و مدارک تازه، حوزه‌های جدید دانش مورد بررسی قرار می‌گیرد و افرادی برگزیده می‌شوند تا با صرف چندین سال از عمر خود بر تخصص‌های بالقوه مفیدی تسلط یابند.» (ازاووگل، ۱۳۶۶: ۲۰).

«یک کارمند، خارج از محیط کار خود، دائماً در جستجوی فرصتی است تا آنچه را که به درد کارش می‌خورد بیاموزد. وی در عین حال سعی دارد که چیزهای مهمی را

1. Ezra. F. vogel

2. think thank

* "تینک تنک" در ژاپن به واحدهای اطلاعاتی گفته می‌شود که در داخل یا کنار موسسه‌ای به کار گردآوری و پردازش اطلاعات مورد نیاز اشتغال دارد.

نیز که ظاهراً رابطه فوری با کارش ندارد، اما ممکن است در بلند مدت مفید واقع شود، یاد بگیرد. وقتی جهانگرد خارجی به ژاپن می‌آید، اغلب ژاپنی‌ها به طور غریزی، با خود فکر می‌کنند: «من از او چه می‌توانم بیاموزم؟» سه میلیون ژاپنی که اکنون هر ساله به خارج از کشور سفر می‌کنند، دائماً نگاهشان به دنبال نشانه‌هایی، هرچند جزئی، از ایده‌های جدیدی است که ممکن است در کشورشان روزی به کار آید.» (ازاووگل، ۱۳۶۶: ۲۱).

«ژاپنی‌ها در مقایسه با آمریکاییان وقت بیشتری به خواندن اختصاص می‌دهند، خواه روزنامه و مجله و خواه کتاب... هر کدام از دو روزنامه بزرگ ژاپنی تیراژی حدود ۶ میلیون دارد که از بزرگترین یومیه‌های آمریکایی هم بالاتر است... در سال ۱۹۷۶ روزنامه‌های ژاپنی تیراژی حدود ۶۱ میلیون داشتند که برابر با ایالات متحده و در مقایسه نسبی با جمعیت آمریکا، تقریباً دو برابر تیراژ روزنامه‌های آمریکا بود.» (ازاووگل، ۱۳۶۶: ۲۱).

«اکنون هر ساله حدود ۳۰ هزار عنوان کتاب جدید در ژاپن به چاپ می‌رسد که رقمی است برابر با آمریکا؛ از جنگ جهانی دوم به این سو، در حدود ۱۵۰۰۰۰ کتاب به ژاپنی ترجمه شده است. البته همه آنها برای انتقال اطلاعات انتشار نیافته‌اند، اما میزان اطلاعاتی که از زبان‌های دیگر به انگلیسی جریان می‌یابد، در مقایسه با آنچه به ژاپنی ترجمه می‌شود، بسیار ناچیز است.» (ازاووگل، ۱۳۶۶: ۲۲).

"هرمان کان" می‌نویسد: «سه روزنامه بزرگ ژاپنی یعنی "آساهی شیمبون" و "مانی نی چی شیمبون" و "یومی‌اوری شیمبون" با دست کم چهارده بار چاپ روزانه و تولید همزمان در شهرهای بزرگ جزایر ژاپن، در سراسر کشور پخش می‌شوند. تیراژ کلی مامی‌نی چی شیمبون ۷۱۵ میلیون نسخه است و این رقم بیش از سه برابر تیراژ بزرگترین روزنامه آمریکایی (یعنی دیلی نیوز نیویورک) است.» (هرمان کان، ۱۳۵۸: ۱۱۳).

بدین ترتیب ژاپنی‌ها در فهم توانا بود هر که دانا بود و تاثیر کاربری اطلاعات دانش در تولید بسیار جلوتر از تافلر (۱۹۹۰) و ریچ (۱۹۹۱) و کوین (۱۹۹۲) و دراکر (۱۹۹۳) حرکت کرده‌اند. آنها نه تنها به دانش‌ها و فن‌آوری‌های صنعتی غرب، که به دانش‌ها و فن‌آوری‌های سنتی جهان چشم دوخته‌اند و در این راه نه تنها به "دانش صریح"^۱ که همواره رایج‌ترین شکل دانش در سنت فلسفی غرب بوده است که به "دانش ضمنی"^۲ خود و دیگران توجه لازم را مبذول داشته‌اند (نوتاکا؛ تاکوچی، ۱۳۸۵: ۲۹-۳۱).

اما یادآوری پیوسته این نکته لازم است که ژاپنی‌ها جهاد و ریاضت کشی در تولید و ملزومات آنرا از سرچشمه فرهنگ بومی خود اخذ کرده‌اند. هنر بزرگتر ژاپنی حراست از سرچشمه‌ها و "پتانسیل فرهنگی" و فرهنگ تولید و کار بومی بوده است و نه کشف بسته‌ها و راهکارهای جدید.

حال بیایید از کشور سنتی صنعتی شده موج دومی توسعه یافته در راستای سرمایه داری، به کشور چین باستانی تر و سنتی تر صنعتی شده موج دومی در نظام سوسیالیستی سری بزنیم. کم نیستند کسانی که ممکن است صنعتی شدن ژاپن را در سایه دموکراسی و ایدئولوژی و سرمایه‌های مادی و معنوی غرب بدانند (ماتسوشیتا، ۱۳۶۷: ۲۱۷). مثال چین به ما کمک می‌کند که در میان این دوگانگی‌ها، وجوه ممیزه مشترکی را کشف کنیم که راز توسعه، نوع دومی را برای ما بازگو کند.

چین کشوری با فرهنگ کهن با جغرافیایی سخت و پرمخاطره است و با جمعیتی که در نگاه نخست با این جغرافیا بیش از حد ناسازگار به نظر می‌رسد. و لذا اتفاق توسعه در آن بسیار شگفت‌آورتر و آموزنده‌تر باید باشد.

«سرزمین چین، که کمی بزرگتر از ایالات متحده امریکا است، برای کشاورزی چندان مناسب نیست. چین از ایالات متحده، شوروی و هند کوهستانی تر است. تقریباً

-
1. explicit knowledge
 2. tacit knowledge

۷۰ درصد خاک چین بیش از ۳۰۰۰ پا از سطح دریا ارتفاع دارد... زمین‌های قابل کشت سرزمین اصلی چین در حدود ۲۶۴ میلیون آکر^۱ است، یعنی تنها یک دهم مجموعه خاک آن، از این مقدار ۳۰ درصد آن خاک خوب، ۴۰ درصد متوسط و بقیه از نوع پست و نامناسب است. برای گذران یک زندگی سخت، چهار پنجم جمعیت چین مجبورند که در یک دهم از سرزمینشان به کار کشاورزی بپردازند.

مشکل چینی‌ها آن است که باروری خاکشان هرگز نمی‌تواند به قدرت تولیدمثل آنها برسد.

در سرزمین آنها زائیدن از تغذیه کردن آسان تر است. ولی کمبود زمین قابل کشت و جمعیت زیاد تنها مشکلات چین نیست. در این کشور اگر یک سال بلائی طبیعی نازل نشود، واقعاً یک سال شکرگزاری است. در چین توده دهقانی همواره در معرض خطر ریزش کوه‌ها و رودخانه‌های متغیر بوده است.

تاریخ چین از زمان میلاد مسیح تاکنون ۱۳۹۷ قحطی شدید را ثبت کرده است. سیل‌ها همواره بلاخیز بوده‌اند عجیب آنکه رود "هوای" که بستری به وسعت شش برابر خاک هلند دارد، حتی یک سرچشمه ثابت از آن خود ندارد، و در عرض ۳۲۰۰ سال ۹۷۹ بار طغیان کرده است. رود پر قدرت "یانگ شه"، که سومین رود دنیا از لحاظ طول است، و در دره آن تقریباً نیمی از جمعیت چین زندگی می‌کنند، در عرض ۲۶۵ سال ۲۴۲ بار طغیان و خشکسالی داشته است. از زمان‌های افسانه‌ای همواره کوشش‌هایی برای رام کردن "رود زرد" که آن را "اندوه چینی" نامیده‌اند به عمل آمده است. این رود که ۲۹۰۰ میل طول دارد... در مدت سه هزار سال ۱۵۰۰ بار دشت خویش را ویران ساخته و ۹ بار (بستر آن) تغییر اساسی کرده و شاخه‌های خویش را تا پانصد میل به اطراف رانده است^۲... تنها در سیل ۱۸۸۷ یک میلیون نفر کشته شدند. در

۱- آکر: واحد اندازه‌گیری زمین که برابر با ۴۰۵۰ مترمربع می‌باشد.

۲- سطح رودخانه زرد و بسیاری از رودخانه‌های چین شمالی بالاتر از سطح زمین‌های اطراف است.

زمین لرزه سال ۱۵۵۶ هشتصد هزار نفر جان سپردند و در زلزله دیگری در ۱۹۲۰ تقریباً ۲۴۶۰۰۰ نفر تلف شدند.» (بی‌نا، ۱۳۴۱: ۱۰۹)*

افزون بر بلاهای آسمانی باید به بلاهای اجتماعی و از آن جمله حمله‌های استعماری ژاپن و انگلستان و فرانسه به چین در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم اشاره کرد، که از وحشتناک‌ترین آنها به جنگ و بلای تریاک می‌توان اشاره کرد.

هنگامی که در ۱۸۳۰ مقامات امپراطوری چین در تقابل با غرب سیاست بسیار جدی "انسداد" را در پیش گرفتند که آشکارا متوجه قلمرو اقتصاد و مذهب بود. تجربه ژاپن و پی‌آمدهای فعالیت‌های هیأت‌های مذهبی مسیحی در آن و فعالیت‌های کمپانی بریتانیای هند شرقی که به مستعمره شدن هند منجر گردید؛ برای مسئولان سیاسی امپراتوری کاملاً شناخته شده بود.

جواهر لعل نهرو اولین نخست وزیر هند پس از استقلال هند از استعمار انگلستان می‌نویسد:

«به نظر چینی‌ها این مبلغان برای تبلیغ مذهب نیامده بودند و مبشر حسن نیت نبودند، بلکه عمال امپریالیسم به شمار می‌رفتند. به طوری که یک نویسنده انگلیسی گفته است: "در نظر چینی‌ها جریان امر چنین می‌باشد که ابتدا مبلغان مذهبی و به دنبال آنها کشتی‌های جنگی می‌آیند و بعد هم تصرف اراضی شروع می‌شود." (جواهر لعل نهرو، ۱۳۵۱: ج ۳، ۸۶۱). اتفاقات بعدی درستی نظر چینیان را اثبات می‌کند: «کمتر چیزی برای دولت‌های اروپایی به‌اندازه کشته شدن مبلغان مذهبی‌شان در چین پرفایده و سودآور بود! زیرا هر بار که یکی از آنها کشته می‌شد، فرصتی پیش می‌آمد که مبالغ هنگفتی به عنوان غرامت دریافت دارند و امتیازات بیشتری به دست آورند. یک بار هم یکی از چینی‌ها که مسیحی شده بود، یک شورش و آشوب

* آماری از چین و گرفتاری‌های آن. کیهان هفته، ش ۵۸ (یکشنبه ۹ دی‌ماه ۱۳۴۱)، ص ۱۰۹. به نقل از مجله نیولیدر.

عظیم در چین به وجود آورد که به نام "شورش تایپینگ" مشهور شده است. این شورش در حدود سال ۱۸۵۰ آغاز گردید... "هونگ مین - جوان" ... با شعار: "بت پرستان را بکشید" دست به کار شد و با موفقیت زیاد مردم را تحریک کرد... این شورش بیش از نیمی از چین را فراگرفت و ویران ساخت و در مدت دو دوازده سال لاقلاً ۲۰/۰۰۰/۰۰۰ نفر بر اثر آن کشته شدند. بدیهی است که نمی‌توان مبلغان مسیحی یا قدرت‌های خارجی را مسئول این آشوب و کشتار مهیبی که بر اثر آن پیش آمد شمرد. (اما) در آغاز کار مبلغان مسیحی "هونگ" را تایید و ستایش می‌کردند. اگرچه بعدها او را مرتد شمردند.»

باید دانست که شورش تایپینگ در میان ملتی اتفاق می‌افتاد که فرهنگ کهنسال آن بیشترین حد از تساهل و تسامح را نسبت به دیگر ادیان از خود نشان داده بود. "فیتز جرالده" با وجود نگاه جانبدارانه‌اش چه در مورد جنگ تریاک و چه درباره شورش "تایپینگ" اذعان می‌دارد که در چین عبارتی به این مضمون رواج داشت که: "از سر راه به یک هدف می‌توان رسید."

مفهوم این عبارت که موجب شگفتی اروپاییان می‌شد، این بود که بیشتر چینیان مراسم بودایی و تاتوئی و کنفوسیوسی را به جا می‌آوردند و مظاهر آیین‌های مزبور را می‌پرستیدند. باید به خاطر داشت که در چین هرگز خدای حسودی وجود نداشته است که موجودیت رقیبان را انکار کند. بوداییان خدایان هندو را می‌پرستیدند... تاتوئی‌ها نیز همیشه خدایی را که مورد توجه مردم بود می‌پذیرفتند و آن را در زمره خدایان خود در می‌آوردند. کنفوسیوس هرگز خود را موافق یا مخالف با هیچ خدایی اعلام نکرده بود... بنابراین، "رسیدن به یک هدف از سه راه" که عبارت از یک زندگی پرهیزگارانه بود در نظر چینیان بینشی بسیار معقول می‌نمود. (چارلز پاتریک؛ فیتز جرالده، ۱۳۸۴: ۶۴۵-۶۴۶)

از این فرض که سیاست درهای بسته، بیش از آنکه نشانه بیزاری نظام از خارجیان باشد، در واقع صرفاً یک واکنش دفاعی بوده است می‌توان نتیجه گرفت که سیاست انسداد شامل حال روسیه نشده است. (ژان شسنو؛ ماریان باستید، ۱۳۵۸: ۸۰).

چینیان به دلایل گوناگونی تولیدات خودشان تمایلی به خریدن محصولات غربی نداشتند. پس انگلیسیان به میزان گسترده‌ای به قاچاق تریاک که ورود آن به چین جز در موارد درمان ممنوع بود روی آوردند و در این کار چنان پیش رفتند که نتیجه کارشان در تاریخ به جنگی که به جنگ تریاک مشهور شد، منجر گردید (ژان شنو، ماریان باستید، ۱۳۵۸: ۷۶).

تریاک که از سده‌هایی میانی در چین شناخته شده بود، زمانی دراز صرفاً کاربرد دارویی داشت. سپس از هر جهت به آفتی بدل شد. جوانان خانواده‌های ثروتمند نخستین کسانی بودند که به مصرف آن رغبت نشان دادند، سپس استعمال آن در همه اجتماعات شهری و میان مردان کمتر از چهل سال رواج یافت. بازرگانان خرده پا، دوره گردان، فال بینان، کارگزاران خرده پا، مامورین جزء، مستخدمین و عمال حکومتی و شمار زیادی از ارتشیان از زمره استفاده کنندگان از آن درآمدند.

در ۱۸۳۵، کارگزاران درجه اول و فرماندهان ارتش متوجه شدند که ۹۰ درصد خدمتگزاران شهری و ارتشیان معتاد شده‌اند. بنابر آمار "لین دز-هو" ۴ میلیون معتاد و برحسب آمار یک پزشک انگیزی در کانتون، ۱۲ میلیون معتاد در چین وجود داشت.

لین دز-هو تخمین زده بود که برای مصرف تریاک معتادان در سال ۱۸۳۹، ۱۰۰ میلیون تائل در سال پرداخت شده، در حالیکه عایدی سالانه دولت حدود ۴۰ میلیون تائل بوده است. یعنی هزینه خرید تریاک ۲/۵ برابر درآمد امپراطوری چین، لین دز-هو، کارگزار صاحب مقام در بحران تریاک اعلام کرد که «اگر اجازه دهیم این داد و ستد نامبارک ادامه یابد، تا چند دهه دیگر نه تنها سربازی نخواهیم داشت که در برابر دشمن مقاومت کند، بلکه حتی پولی نخواهیم داشت که صرف ارتش کنیم».

در ۱۸۳۷ تریاک ۵۷ درصد واردات چین را تشکیل می‌داد.

وقتی چینی‌ها تصمیم گرفتند که با جدیت جلوی قاچاق تریاک را از بندر کانتون در جنوب چین بگیرند «انگلستان در سال ۱۸۴۰ به چین حمله برد. این جنگ به درستی به نام "جنگ تریاک" نامیده شده است. زیرا انگلیسی‌ها برای آن می‌جنگیدند که حق تحمیل تریاک را بر چین به دست آورند و پیروز هم شدند. عواقب این امر... شکست چین و یک پیمان توهین آمیز و زیانبار بود و تریاک یعنی همان چیزی که دولت چین می‌خواست آن را ممنوع سازد به زور به حلقوم چین فرو برده شد.» (لعل نهرو، ۱۳۵۱: ۸۵۹).

فکر می‌کنم همین اندازه کافی باشد تا خواننده اوضاع آشفته چین را در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم تصور کند. حال باید دید چه اندازه کار و کوشش و پتانسیل فرهنگی لازم است که بتوان دوباره عظمت فرهنگ کهن چین را به آن بازگرداند. نهرو این "پتانسیل فرهنگی" را چنین توصیف می‌کند: «در گذشته، مردم چین به قدرت سیاسی اهمیت زیاد نمی‌دادند، تمدن عظیم چین براساس فرهنگ قرار داشت و این تمدن به شکلی که در هیچ جای دیگر جهان نظیرش را نمی‌توان یافت، درباره هنر زندگی می‌اندیشید. ژاپن تمدن صنعتی غرب ... را پذیرفت اما در اعماق قلبش همچنان فئودالی باقی ماند. در صورتی که چین فئودالی نبود. چین از خرد و دانش و روح سرشار بود و با اشتیاق به پیشرفت‌های علمی و صنعتی غرب می‌نگریست. معه‌ذا مانند ژاپن با عجله و شتاب در این زمینه پیش نرفت. بدون تردید در راه چین مشکلات فراوان وجود داشت که ژاپن با آنها مواجه نبود. اما علاوه بر همه در چین دودلی و تردید مخصوصی هم وجود داشت... چین حالت فیلسوفان را داشت و فیلسوفان هم هرگز با شتابزدگی اقدام نمی‌کنند.^۱ در فکر و اندیشه چین مایه‌ای بزرگ برای تحول وجود داشت و دارد...» (لعل نهرو، ۱۳۵۱: ۱۲۷۵).

۱- این شیوه برخورد با فرهنگ و توسعه تکنولوژی چیزی است که مؤلف آن را "تأمل فرهنگی" می‌نامد و جامعه‌شناسان غربی آن را "پس افتادگی فرهنگی" یا "تأخر فرهنگی، دیر کرد فرهنگی، درنگ فرهنگی" (cultural lag) نامیده‌اند و جامعه‌شناسان ایرانی متأسفانه به تفاوت این دو توجه لازم را ندارند.

پتانسیل فرهنگی چین و روش‌های خردمندانه و تاریخی آن، در برخورد با مصائب استعماری که ناگهان بر سر چین آوار شده بود، چینیان را به واکنش‌های نو در شرایط تازه کشاند.

پس از چهار هزار سال زندگی به قول "ویل دورانت" در عصر فیلسوفان و عصر شاعران و عصر هنرمندان (ویل دورانت، ۱۳۷۲) و به قول "کایسرلنگ" والاترین فرهنگ جهانی، ناگهان خود را در محاصره ملت‌هایی دید که **دانا یانش پیاده و دیوانگانش سواره‌اند**. که در میان هم استعمارگران اروپایی و هم آسیایی وجود داشتند. از نیمه دوم قرن نوزدهم تا امروز و در مدت ۱۵۰ سال چین دائماً و گام به گام خود را با مسائل جهان سازگار کرده و اژدهایی چین پوست انداخته است و البته این پوست انداختن طبیعتاً با رنج و کار بدنی و ذهنی بسیار همراه بوده است. چین از لحاظ سازمان اجتماعی، تقریباً تمام نظام‌های موجود جهان را تجربه کرده و به نقد آنها پرداخته و کوشیده نظام‌های موجود جهان را با شرایط اجتماعی - اقتصادی و تاریخی خود منطبق سازد.

چین نیز مانند ژاپن و در زمینه فرهنگ تولیدی، حتی پیش از آن، به سنت‌های تولیدی ماقبل صنعتی خود وفادار مانده و پله به پله به شیوه چینی آنها را ارتقاء داده است. این سنت‌ها هم شامل دانش و فن‌آوری‌های بومی چین، هم در زمینه کشاورزی و هم در زمینه صنعت و هم در زمینه‌های مدیریت و مشارکت سنتی بوده است. نکات غیرعادی و شیوه‌های عجیب و غریب توسعه در چین با توجه به فقر عظیم و جمعیت فوق‌العاده و شروع بسیار مشکلی که داشته است، سبب شده که حتی نویسنده محتاط و بدبین نسبت به آینده بشر، همچون شایگان بنویسد: «شاید چینی‌ها بسیاری از مسائلی را که دنیای پیشرفته امروز با آن مواجه است حل کنند و شیوه‌های ابتکاری و نو بیابند و خود را از بسیاری از آلودگی‌های ذهنی و مادی در امان دارند و به نوعی ریاضیت و پارسایی اجتماعی بگردند... و آدمی را از بند جامعه مصرف‌آزاد کنند و در نتیجه اخلاق عمومی را با پرهیزکاری بیامیزند و با انقلاب‌های پی در پی

فرهنگی، خطر بوروکراسی را که همواره در کمین چنین مرام‌های توتالیزه است، مهار کنند.» (شایگان، ۶۲-۶۳)

امیدواری احتمالی شایگان نه برای مرام سیاسی امروز چین، بلکه برخاسته از آشنایی وی با فرهنگ سنتی مردم این سرزمین است. به خاطر اینکه وی «سوسیالیسم را یکی از آخرین وجوه نیهیلیسم می‌داند.» (شایگان، ۶۳).

آنها در عین دور شدن از متافیزیک به نوعی "جهاد با نفس" دست می‌زنند، (اسلامی ندوشن، ۱۳۶۲: ۶۲-۶۷) در همین ستیزه دشمنانه با کنفوسیوس نوعی نوکنفوسیوسی را در وجود خود می‌پرورانند (اسلامی ندوشن، ۱۳۶۲: ۳۸۵). آنها برای آب کردن چربی‌های روح (اسلامی ندوشن، ۱۳۶۲: ۶۵) پیکار با آنچه موجب غرور و برتری جویی و خودبینی می‌شود، پیکار با آنچه بیکارگی می‌آفریند چه کارها که نکرده‌اند. (همان، ۶۷).^۱

آنها طب سوزنی خود را از حدود سه هزار سال پیش تا به امروز رسانده‌اند و در پی کشف تئوری‌های آن می‌باشند. از سال ۱۹۹۵ به این سو به طور متوسط سالی ۷۵۰۰۰ عمل جراحی از طریق سوزن انجام داده‌اند که ۹٪ آنها موفق بوده است. عمل جراحی که بیشتر به تشریح بدن آدم زنده و هشیار می‌ماند تا اعمال جراحی با عمل بیهوشی (اسلامی ندوشن، ۱۳۶۲: ۷۲-۷۹). در چین پزشکان هم طب غربی و هم چینی را تحصیل می‌کنند (تریل، ۱۳۵۷: ۸۱).

ملتی که به قول راس تریل «چنان سرگرم تحصیل است که گوئی خود را برای امتحان کیهانی آمده می‌کنند... کودکان در شانگهای پیش بندهایی بسته‌اند که بر روی آنها نوشته شده «علم را دوست بدارید، پاکیزگی را دوست بدارید.» (تریل، ۱۳۵۷: ۳۱).

۱- نک به: راس تریل. هشتصد میلیون مردم چین. ترجمه حسن کامشاد، تهران ۱۳۵۷. انتشارات خوارزمی، ص ۱۵۸ و صفحات بعد.

آنها با شعار «دو تا بهتر از یکی» علاوه بر ساختن کارخانه‌های فولادسازی نوین با بکارگیری تجربیات سنتی و کوره‌های کوچک ذوب فلز تا ۱۹۶۰، ۶۰۰۰۰ دستگاه کوره ذوب فلز کوچک ساخته بوده‌اند، که بیشتر آنها آجری بوده و توسط دانشجویان ساخته شده بودند؛ به وسیله آنها ۷۰۰۰ کارگر متخصص تربیت شدند و در سال ۱۹۵۹، ۵ میلیون تن فولاد با همین کوره‌ها فراهم شده و میلیون‌ها چینی با اصول تولید فولاد آشنا شدند (اسنو، ۱۳۵۱: ۱۶۱-۱۶۲).

آنها توانسته‌اند به بسیج روزانه ۴۵ میلیارد ساعت کار تولیدی در میان ۱۲۰ میلیون خانوار روستایی بپردازند. به قول "ادگار اسنو"، چین به آشیانه موریانه شبیه شده بود که میلیون‌ها و میلیون‌ها انسان با کار روزانه و شبانه ۱۲ و ۱۴ ساعته جنب و جوش غیرقابل تصویری از خود نشان دادند (اسنو، ۱۳۵۱: ۲۴۳). «استفاده از روش‌های سنتی و قدیمی برنامه جهش بزرگ به جلو باعث شد که روش‌های سنتی و قدیمی با تکنولوژی مدرن و جدید در هم آمیخته شوند. این موضوع در شعار "راه رفتن روی دو پا".... نهفته است. منظور از دو پا روش‌های قدیم و جدید می‌باشد. غالباً در کشورهای در حال توسعه "پیشرفت" به معنی تکنولوژی به سبک غربی است که باید به هر قیمت که شده فراگرفته شود و در این تلاش‌ها است که معمولاً شیوه‌های قدیمی و سنتی، پست و حقیر شمرده و کنار گذاشته می‌شوند.» (خرم، ۱۳۶۵: ۱۹۷).

در اوایل قرن بیستم «مطابق اظهار مقامات چین در عرض ده سال... زمین آبیاری شده از ۴۰ میلیون آکر به ۱۸۵ میلیون آکر افزایش یافته و توسط چهل میلیارد روزکار ۱۰۵ میلیارد مکعب خاک برداری شده است. (این مقدار مساوی است با ۴۵۰ برابر حجم ترعه پانامه یا دیواری به ارتفاع و عرض سه پا که دوهزار بار دور کره زمین کشیده شود. این خاکبرداری‌ها برای ساختن ذخائر آب و ایجاد سد و سیل بند انجام شده است. (لعل نهر، ۱۳۵۱: ۱۰۹).

در پایان سری هم به پسرعموهای خود در کشور بزرگ کهنسال هند بزنیم، سرزمینی که مردمان آن با وجود استعمار سیصد ساله انگلستان به مراتب با تکیه بر

سنت‌های دیرپای خود در راه توسعه پایدار، گام‌های استواری برداشتند. چه بسا در مواردی در جهان، به قول نویسنده مشهور مصری "امت طلایه دار" نیز بوده است. (بن‌نبی، ۱۳۵۹: ۱۳۳).

این پسرعموهای ما که متأسفانه بیش از بعد مکانی‌شان از ما دور افتاده‌اند- "همسایه‌ایم و خانه هم را ندیده‌ایم"- درس‌های بسیاری دارند که به ما بیاموزند. این درس‌ها نه تنها در صلح طلبی، بی‌آزاری، مقاومت بدون خشونت آنها در برابر هر نوع استعمار و امپریالیسم بوده که ریشه در فرهنگ هندی داشته و به نحو بهتری در زبان سانسکریت در دو کلمه "آهیسما"^۱ و "ساتیاگراها"^۲ شرح داده شده است. (موراک، ۱۳۵۴: ۱۳۷) درس بزرگتری که هندیان به ما و کشورهای نظیر ما و کشورهای عقب افتاده‌تر از ما می‌توانند هنوز هم بیاموزند، درس چرخ‌های ریسندگی در برابر کارخانه‌های نساجی منچستر است.

معنی این سخن این نیست که همه ملت‌های فقیر یا توسعه نیافته باید چرخ ریزی کنند. پیام برای کشورهای جهان سوم کار کردن است. هر کسی در هر کجا که هست و با هر توان و دستمایه و با هر درجه از سواد و دانش و متناسب با فرهنگ و شرایط بومی خود. درس چرخ‌های ریسندگی کار همگانی و ایستادن بر روی پای خویش است.^۳

گانندی (۱۸۶۹-۱۹۴۸) برای آزادی و آزادگی هندیان، ساده‌ترین، کم‌خرج‌ترین و سنتی‌ترین کار را پیشنهاد کرده بود. در آن زمان ۸۰٪ از سکنه هندوستان کشاورز

1. Ahisma

2. Satyagraha

۳- درباره "آهیسما" و "ساتیاگراها" که جهان ما باید بسیار آنها را بداند و ما که از خشونت بیش از سایر ملت‌ها لطمه خورده ایم بیشتر - نک به:

مهاتما گاندی، همه مردم بردارند، ترجمه محمود تفضلی، تهران، ۱۳۵۴، انتشارات امیرکبیر.

مهاتما گاندی، این است مذهب من، ترجمه باقر موسوی زنجانی، تهران، انتشارات احمد علمی.

جورج وودکاک گاندی، ترجمه محمود تفضلی، تهران: ۱۳۶۳، انتشارات خوارزمی.

بودند و در چهار ماه از سال بیکار. یک عشر از سکنه معمولاً گرسنه بودند، طبقه متوسط هم به قدر کافی تغذیه نمی‌شد. هندوستان که تمام پنبه مورد نیاز خود را تولید می‌کرد میلیون‌ها عدل از آن را به ژاپن و لنکشایر صادر می‌کرد و دوباره به صورت چلوار و کرباس به هند بازمی‌گشت، بنابراین گاندی مقرر می‌دارد که: اولاً منسوجات خارجی تحریم شود، ثانیاً تعلیم بسیار آسان نخ ریزی احیاء و اشاعه شود، ثالثاً همه ملزم می‌شوند به اینکه منسوجاتی را که به این طریق ریسیده و بافته شده است بپوشند...^{۱*} در بمبئی بانوان خانواده‌های بزرگ پشت چرخ نخ ریزی می‌نشینند. هندو و مسلمان با خود عهد می‌کنند که دیگر بجز منسوجات ملی پارچه‌ای به تن نکنند. همه با علاقه و اشتیاق تمام پوشیدن پارچه ملی "خدر" یا "خدی" را مرسوم می‌کنند... "رایبندرانات تاگور" آن را تأیید می‌کند. سیل سفارش سرازیر می‌شود و حتی از بلوچستان و عدن نیز سفارش می‌رسد. (رولان، ۱۳۵۷: ۸۱-۸۲). گاندی در برابر مخالفان سیاستش می‌گوید: «تنها شکل حکومتی که در آن خدا جرئت تجلی خواهد داشت آنست که کار و وعده غذا در قبال بها برای همه باشد. خدا آدم را آفریده است تا با کار خود غذایش را بدست بیاورد و گفته است آنان که بدون کار کردن می‌خورند دزدند...» (رولان، ۱۳۵۷: ۱۲۳).

«... از من می‌پرسند که با آنکه برای خوردن احتیاج به کار کردن ندارم چرا

نخ ریزی می‌کنم؟

۱- این فرمان مهاتما گاندی آدمی را به یاد فرمان رسول اکرم (ص) درباره سفارش به مسلمانان در پانزده قرن قبل می‌اندازد. نظیر بپوشید لباسی را که خود بافته‌اید و یا ملعون کسی که بپوشد لباسی را که خود آن را نیاخته است. * همچنین این فرمان اهل شعر را به یاد سروده‌ای از پروین اعتصامی و بیٹی از اقبال لاهوری می‌اندازد که هر دو از سر آب اسلام سیراب شده‌اند. پروین می‌گوید: «از آن حریر که بیگانه بود نساجش / هزار بار برازنده تر بود خلقان / چه بگرویم به کرباس خود چه غم داریم / که حلهٔ حلب ارزان شدست یا که گران» و اقبال گوید: «هر چه رُست از خاک تو ای مرد خُرّ / آن فروش و آن پوش و آن بخور»

زیرا من چیزی را نمی‌خورم که به من تعلق ندارد...رد پای سکه‌هایی را که به جیب شما رسیده‌اند، بگیرید و ببینید از کجا آمده‌اند؟» (رولان، ۱۳۵۷: ۱۲۳).

گاندی در کتاب سرگذشت من می‌نویسد:

«اشخاصی بوده‌اند که به چرخ نخ ریزی من خندیده‌اند و یکی از منتقدان سرسخت من گفته است وقتی که من بمیرم، چرخ‌های نخ ریزی برای سوزاندن کالبد من به کار می‌آیند. اما این حرف‌ها اعتقاد استوار مرا به چرخ نخ ریزی متزلزل نساخته است.» (گاندی، ۸۱).

گاندی همانند "جان دیویی" (۱۸۵۹-۱۹۵۲) فیلسوف نامدار تعلیم و تربیت آمریکایی^۱ معتقد به آموزش کارهای دستی در مدارس بود و شدیداً آنها را تشویق و تبلیغ می‌کرد.

«... در آن زمان که هندوستان سیر قهقرائی طی می‌کرد کار کردن با دست را مردم دون شأن خود می‌دانستند و به همین سبب یکی از وظایف بزرگ رنسانس هندوستان آن بود که به کار ارزش واقعی و شایسته و وقاری بخشید... مردم مغرب هندوستان به پارچه‌هایی که در خانه بافته می‌شوند، "سوادشی" می‌گویند ولی این نکته "روح هندوستان" یا افتخار کردن به مال خود اعم از پارچه و فرهنگ و مسلک و یا مذهب را می‌رساند. فرهنگ اروپایی زمانی آنقدر مورد احترام فراوان بود که اینان حتی از فرهنگ خود نفرت داشتند و آن را کهنه و از کار افتاده می‌دانستند، ولی "سوادشی" افتخار و غرور در فرهنگ را باز آورد. ولی این غرور عبارت از آن نبود که چیزهای خوب کشورهای دیگر جهان به دور ریخته شود. تاگور پیوسته مردم را به

۱- درباره اهمیت کارهای دستی در تعلیم و تربیت از دیدگاه جان دیویی نگ به:

جان دیویی. مدرسه و اجتماع، ترجمه مشفق همدانی، تهران، ۱۳۴۲، بنگاه مطبوعاتی صفی علیشاه، صص ۲۳-۴۰. اینک یکی از مفصل‌ترین مثال‌های جان دیویی همان ریسندگی و بافتندگی است. به راستی که جهان گرد است و راه‌های واقعی به هم می‌پیوندند.

انترناسیونالیسم دعوت می‌کرد. گاندی هیچگاه دنیا را فراموش نکرد، نهرو که همکار اصلی گاندی بود، در کتاب خود به نام نظری به تاریخ جهان تنها توجهش به هندوستان نبود...» (موداک، ۱۲۹-۱۳۰).

حرکتی که با چرخ‌های ریسندگی شروع شد، سبب پس افتادگی نساجی در هند نشد. اکنون هندوستان از لحاظ میزان تولید پارچه پنبه‌ای (۴/۵۰۰ میلیون متر در سال) در جهان سرمایه داری بعد از ایالات متحد قرار می‌گیرد (اسپید چنگو، ۱۳۵۲: ۵۴). هند از زمان استقلال به این سو حجم تولیدات خود را سه برابر افزایش داده است. هند از نظر کل حجم تولید ناخالص ملی در ردیف ده کشور عمده جهان سرمایه داری قرار دارد (اسپید چنگو، ۱۳۵۲: ۵۲)*.

به عنوان پایان سخن، این نوشته را با جملاتی از س.ک. دیوپ، رئیس کمیته آموزش عالی دانشگاه پوپال در ایالت مادیاپرادش هندوستان که پروفیسور مردم‌شناسی است به پایان می‌برم، گرچه حکایت همچنان باقیست.

«بسیاری از اندیشه‌های نخستین توسعه، برای فرهنگ چه به عنوان هدف، چه به عنوان وسیله نقشی محوری قائل نبودند.... برای ایجاد دگرگونی در جوامع، مانند نسخه کتاب آشپزی رفتار کردند. بویژه با برنامه کمک‌های بین‌المللی هماهنگ شدند و به فرهنگ و سنت به عنوان موانع تغییر نگریستند. هر چند نقش برخی از عناصر فرهنگی را به مثابه محرک دگرگونی قبول کردند، با این حال مضمون اصلی مباحث بر ضد سنت سنگینی می‌کرد. این منازعه با سنت واقعیت تلخی بود، نه به خاطر ارزش ذاتی سنت، بلکه به دلیل نیروی نهفته آن که در فرایند توسعه کارساز است...» «دانیل لرنر» از تغییر نهادها به نفع انتقال تکنولوژی سخن می‌گفت. بحث عمده «گونار میردال» در درام آسیایی این بود که جوامع سنتی نمی‌توانند مدرن و

* این رتبه اکنون بالاتر نیز رفته است.

«اکنون اقتصاد هند چهارمین اقتصاد بزرگ جهان است.» [علی قنبری، اقتصادهای نفتی، تهران، ۱۳۹۰، ص ۲۶۶].

متحول شوند، مگر این که نهادها، باورها و ارزش‌های سنتی خود را متناسب با نیازهای توسعه تغییر دهند، بنابراین کنار زدن نهادهای سنتی پیش شرط محسوب می‌شد...» این (مسئله) که جوامع به اصطلاح سنتی بدون آنکه مجبور شوند، نهادها، باورها و ارزش‌های خود را رها کنند، می‌توانند خود را متحول کنند، بسیار دیر مورد توجه قرار گرفت. این صدای ضعیفی بود که در هیاهوی برنامه‌های بلند پروازانه توسعه در جهان سوم گم شد.

نقص اساسی در بیشتر این الگوها... از فرض‌های اشتباه درباره سنت و جوامع سنتی ناشی می‌شد، این فرض‌ها قائل شدن به حالتی ایستا و انکار امکان پویایی درونی، سازگاری و تغییرناپذیری برای این جوامع بود... فرض اشتباه دیگر همسان دانستن فرهنگ و "ساخت اجتماعی" بود... بسیاری از فرهنگ‌ها دامنه گسترده‌ای از هنجارها با "تفاوت‌های معنی دار" در کارکردهایشان دارند...» (دیوپ، ۱۳۷۰: ۳۳).

«چهار دهه تلاش وسیع برای توسعه اهمیت خطیر فرهنگ را آشکار ساخته است. در این مدت تاکیدها به ترتیب از آزادی سیاسی به رشد اقتصادی و بعد به مساوات اجتماعی و سپس به استقلال فرهنگی تغییر یافته‌اند.» (دیوپ، ۱۳۷۰: ۳۴). «برخورد شجاعانه کسانی که در مباحث توسعه سهم سنت را هم لحاظ می‌کنند، سبب حیرت دیگران می‌شود. آیا این یک مصیبت است؟» (دیوپ، ۱۳۷۰: ۳۳).

منابع

- از اووگل. (۱۳۶۶)، ژاپن کشور شماره ۱، ترجمه: شهین دخت خوارزمی، علی اسدی، تهران: نشر فرهنگ.
- از کیا، مصطفی. (۱۳۶۵)، جامعه‌شناسی توسعه و توسعه نیافتگی روستایی ایران. تهران: انتشارات اطلاعات.

- اسلامی ندوشن، محمدعلی. (۱۳۶۲)، کارنامه سفر به چین، تهران: امیرکبیر.
- اسنو، ادگار. (۱۳۵۱)، چین سرخ سوی دیگر رودخانه، تهران: امیرکبیر.
- امینی، امیرقلی. (۱۳۳۹)، فرهنگ عوام. اصفهان؛ انتشارات دانشگاه اصفهان، جلد اول.
- باتومور، تی. بی. (۱۳۷۵)، اولین جامعه‌شناسی، ترجمه: حسن منصور، حسن حسینی کلجاهی. تهران: کتابهای جیبی
- برشت، برتولت. (۱۳۴۳)، زندگی گالیله، ترجمه: عبدالرحیم احمدی، مقدمه مترجم، تهران: نشر اندیشه.
- برنال، جان. (۱۳۵۴)، علم در تاریخ، ترجمه: ح. اسدپور پیرانفر؛ کامران فانی، تهران: انتشارات امیرکبیر، جلد اول.
- بهار، مهدی. (۱۳۶۴)، میراث خوار استعمار. تهران: بی ناشر.
- پاتریک، چارلز؛ جرالده، فیتز. (۱۳۸۴)، تاریخ فرهنگ چین، ترجمه: اسماعیل دولتشاهی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- پرویزیان، پرویز. (۱۳۵۶)، نوسازی سیاسی ژاپن بعد از جنگ جهانی دوم. تهران: دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.
- تریل، راس. (۱۳۵۷)، هشتصد میلیون مردم چین، ترجمه: حسن کامشاد، تهران: انتشارات خوارزمی.
- چونه تومو، یاماموتو. (۱۳۷۱)، رسم و راه سامورائی، پژوهش و ترجمه: هاشم رجب زاده. تهران: انتشارات آستان قدس رضوی.
- خرم. (۱۳۶۵)، «بررسی مشارکت و بسیج مردم در خودکفایی کشاورزی و سازندگی روستاها در چین». مجموعه مقالات کنفرانس مشارکت و بسیج مردم، ۱۷-۱۵ مهرماه، شیراز: دفتر مرکزی جهاد سازندگی.
- خسروی، خسرو. (۱۳۵۷)، جامعه دهقانی در ایران. تهران: انتشارات پیام

- دورانت، ویل. (۱۳۷۲)، **یونان باستان**، ترجمه: ا.ح. آریان‌پور؛ فتح‌الله مجتبایی؛ هوشنگ پیرنظر، تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، جلد دوم.
- رایبسون، جون. (۱۳۶۵)، **جنبه‌هایی از توسعه و توسعه نیافتگی**. ترجمه: حسن گلریز. تهران: نشر نی.
- رجب، ابراهیم آ. (۱۳۷۱)، «**اسلام و توسعه**». ترجمه: علی اعظم محمد بیگی. فرهنگ و توسعه، س ۱ ش ۱.
- رزاقی، ابراهیم. (۱۳۷۴)، **الگوی مصرف و تهاجم فرهنگی**. تهران: انتشارات چاپخش.
- رزاقی، ابراهیم. (۱۳۷۶)، **آشنایی با اقتصاد ایران**. تهران: نشر نی
- روکس بروف، رایان. (۱۳۶۹)، **نظریه‌های توسعه نیافتگی**، ترجمه: علی‌هاشمی‌گیلانی، تهران: انتشارات سفیر، سازمان چاپ و انتشارات.
- رولان، رومن. (۱۳۵۷)، **مهاتما گاندی**، ترجمه: محمد قاضی. تهران: انتشارات روزبهان.
- سروش، عبدالکریم. (۱۳۷۰)، «**توسعه و فرهنگ**». **نامه فرهنگ**، سال دوم، ش ۱ و ۲ (پاییز و زمستان).
- سوته، کریستین. (۱۳۶۸)، **دندان‌های غول (ژاپن در راه تسخیر جهان)**، ترجمه: عباس آگاهی، تهران: آستان قدس رضوی
- شایگان، داریوش. (۱۳۵۶)، **آسیا در برابر غرب**، تهران: مرکز ایرانی مطالعه فرهنگ‌ها.
- شسنو، ژان؛ باستید، ماریان. (۱۳۵۸)، **تاریخ چین (از جنگ‌های تریاک تا جنگ فرانسه-چین، ۱۸۸۴-۱۸۸۵)**، ترجمه: شهرنوش پارسا پور، نشر علم.
- صفی‌نژاد، جواد. (۱۳۶۳)، **مبانی جغرافیایی انسانی با اشاراتی به جغرافیای انسانی ایران**، تهران: دانشگاه تهران.

- فرهادی، مرتضی. (۱۳۸۵)، فرهنگ یاریگری در ایران، جلد اول، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، چاپ چهارم.
- فرهادی، مرتضی. (۱۳۶۷)، "کبوتر خانه‌های ایران"، ماهنامه سنبله، ش ۷.
- فرهادی، مرتضی. «فرهنگ یاریگری در ایران، تهران، ۱۳۷۳، مرکز نشر دانشگاهی.
- قنبری، علی. (۱۳۹۰)، اقتصادهای نفتی، تهران.
- ک. اسپید چنگو. (۱۳۵۲)، جغرافیای اقتصادی کشورهای روبه رشد. ترجمه: جلال علوی نیا و امیرحسین رضوانی. تهران: انتشارات حقیقت.
- کان، هرمان. (۱۳۵۸)، ژاپنف، ترجمه: سروش حبیبی، تهران: انتشارات خوارزمی.
- کانوی، مارتین، (۱۳۶۷)، آموزش و پرورش در خدمت امپریالیسم فرهنگی، ترجمه: محبوبه مهاجر، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- گلدنر، آلوی. (۱۳۶۸)، بحران جامعه‌شناسی غرب، ترجمه: فریده ممتاز، شرکت سهامی انتشار.
- لعل نهر، جواهر. (۱۳۵۱)، نگاهی به تاریخ جهان، ترجمه: محمود تفضلی، تهران: انتشارات امیرکبیر، جلد سوم.
- ماتسوشیتا، کونوسوکی. (۱۳۶۷)، نه برای لقمه‌ای نان، ترجمه: محمدعلی طوسی، تهران: انتشارات شب‌ویز.
- مارسلی، لئونارد. (۱۳۶۶)، نفت سیاست و کودتا در خاورمیانه، ترجمه: محمد رفیعی مهارآبادی. تهران: جلد سوم.
- مالک بن نبی. (۱۳۵۹)، مشکل فرهنگ، ترجمه: جواد صالحی، تهران: انتشارات قلم.
- مانورامار. مورا. (۱۳۵۴)، سرزمین مردم هند، ترجمه: فریدون گرگانی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- مرتون، اسکات. (۱۳۶۴)، تاریخ و فرهنگ ژاپن. ترجمه: مسعود رجب نیا. تهران.

صنعت بر فراز سنت یا در برابر آن ... ۱۲۹

- موریتا، آکیو. (۱۳۸۱)، ترقی ژاپنی، تلاش آگاهانه یا معجزه، ترجمه: هاشم رجب زاده. تهران: انتشارات سروش .
- ناکانه، چیه. (۱۳۶۹)، جامعه ژاپنی، ترجمه: نسرين حکمی، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی. مقدمه مترجم
- نوتاكا، ایکوجيرو؛ تاکوچی، هیروتاکا. (۱۳۸۵)، مدیریت دانش (چگونه شرکت های ژاپنی نوآوری را محقق می سازند)، ترجمه: علی عطافر، جبار اسلامی، آناهیتا کاوه و سعید انالویی. قم: انتشارات سماء قلم.

